

# خط به خط کتاب

## عربی زبان قرآن (۳)

رشته ریاضی و تجربی



تهیه و تنظیم: عمّار تاج بخش

به همراه یک سورپرایز ویژه در آخرین صفحه ...



۱

# الدَّرْسُ الْأَوَّلُ



المسجد الجامع في مدينة دلهي في الهند.

﴿...أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً﴾

يونس: ۱۰۵

با یکتاپرستی به دین روی آور.

الدِّينُ وَ التَّدِينُ
دین و دین داری
﴿... أقيم وجهك للدِّينِ حنيفاً...﴾
پس حق گرایانه (یکتاپرستانه)، به سوی دین و آیین روی آور....
التَّدِينُ فِطْرِيٌّ فِي الْإِنْسَانِ وَ التَّارِيخُ يَقُولُ لَنَا: لَا شَعْبَ مِنْ شُعُوبِ الْأَرْضِ إِلَّا وَ كَانَ لَهُ دِينٌ وَ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ.
دین داری به صورت فطری در انسان وجود دارد، و تاریخ به ما می گوید: هیچ ملتی از ملت های زمین وجود ندارد مگر اینکه دین و شیوه عبادتی داشته باشند.
فَالْآثَارُ الْقَدِيمَةُ الَّتِي اكْتَشَفَهَا الْإِنْسَانُ، وَ الْحَضَارَاتُ الَّتِي عَرَفَهَا مِنْ خِلَالِ الْكِتَابَاتِ وَ التَّقْوِشِ وَ الرُّسُومِ وَ التَّمَاثِيلِ،
آثار باستانی ای که انسان آن ها را کشف کرده است و تمدن هایی که از خلال نوشته ها، حکاکی ها، نقاشی ها و مجسمه ها شناخته است،
تُوَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالْإِنْسَانِ وَ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ فِطْرِيٌّ فُ وَ جُودِهِ؛ وَلَكِنَّ عِبَادَاتِهِ وَ شَعَائِرَهُ كَانَتْ خُرَافِيَّةً؛
بر توجه انسان به دین تأکید دارد و نشان می دهد که این مسأله در وجود او [انسان] فطری است، اما عبادت ها و مراسم های او خرافاتی بود؛
مِثْلُ تَعَدُّدِ الْأَلْهَةِ وَ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينَ لَهَا لِكَسْبِ رِضَاهَا وَ تَجَنُّبِ شَرِّهَا. وَ زِدَادَاتِ هَذِهِ الْخُرَافَاتِ فِي أَدْيَانِ النَّاسِ عَلَى مَرِّ الْعُصُورِ.
؛ مانند تعدد خدایان و قربانی کردن برای آنها به منظور کسب رضایت شان و دوری کردن از شر آنها. و این خرافات در گذر دوران ها در دین های مردم بیشتر شد
وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَتْرِكِ النَّاسَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ؛ فَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ: ﴿أَجْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾
اما خداوند بزرگ مردم را به این حالت رها نکرده است و در قرآن کریم اش گفته است: آیا انسان گمان می کند که بیهوده رها می شود؟!؛
لِذَلِكَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الْأَنْبِيَاءَ لِيُبَيِّنُوا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وَ الدِّينَ الْحَقَّ. وَقَدْ حَدَّثَنَا الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ عَنْ سِيرَةِ الْأَنْبِيَاءِ ﷺ وَ صِرَاعِهِمْ مَعَ أَقْوَامِهِمُ الْكَافِرِينَ.
به همین خاطر پیامبران را برای آنها ارسال کرد که راه مستقیم و دین حق را تبیین کنند. قرآن کریم در مورد سرگذشت پیامبران و درگیری آنها با اقوام کافر خود با ما سخن گفته است.
وَ لَنَذُكَّرُ مِثْلًا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ الَّذِي حَاوَلَ أَنْ يُنْقِذَ قَوْمَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ.
و باید مثلاً حضرت ابراهیم را یاد کنیم که تلاش کرد قوم خود را از عبادت بت ها نجات دهد،

فَقِي أَحَدِ الْأَعْيَادِ لَمَّا خَرَجَ قَوْمُهُ مِنْ مَدِينَتِهِمْ، بَقِيَ إِبْرَاهِيمُ وَحِيدًا، فَحَمَلَ فِئَاسًا، وَكَسَرَ جَمِيعَ الْأَصْنَامِ فِي الْمَعْبَدِ إِلَّا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ،

پس در یکی از عیدها زمانی که قومش از شهر خارج شدند، ابراهیم تنها ماند و یک تبر برداشت و تمام بت‌های معبد را جز بت بزرگ شکست،

ثُمَّ عَلَّقَ الْفِئَاسَ عَلَى كَتِفِهِ وَتَرَكَ الْمَعْبَدَ. وَ لَمَّا رَجَعَ النَّاسُ، شَاهَدُوا أَصْنَامَهُمْ مُكْسَرَةً، وَ ظَنُّوا أَنَّ إِبْرَاهِيمَ هُوَ الْفَاعِلُ، فَأَحْضَرُوهُ لِلْمُحَاكَمَةِ

سپس تبر را روی کتف بت بزرگ انداخت و معبد را ترک کرد. زمانی که مردم برگشتند، بت‌هایشان را شکسته دیدند و گمان کردند که ابراهیم همان انجام‌دهنده (این کار) است، پس او را برای محاکمه آوردند

و سَأَلُوهُ: ﴿... أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِأَهْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ﴾ فَأَجَابَهُمْ: لِمَ تَسْأَلُونِي؟ إِسْأَلُوا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ. بَدَأَ الْقَوْمُ يَتَهَامَسُونَ:

ای ابراهیم آیا تو این کار را با خدایان ما کردی؟ او به آن‌ها جواب داد: چرا از من می‌پرسید؟ از بت بزرگ پرسید. قوم شروع به بیج کردند:

«إِنَّ الصَّنَمَ لَا يَتَكَلَّمُ؛ إِنَّمَا يَقْصِدُ إِبْرَاهِيمُ الْإِسْتِهْزَاءَ بِأَصْنَامِنَا.» وَ هُنَا ﴿قَالُوا خَرَقُوهُ وَ انصُرُوا آهْتَكُمْ﴾ فَقَدَفُوهُ فِي النَّارِ، فَأَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهَا.

قطعاً بت صحبت نمی‌کند، ابراهیم فقط می‌خواهد بت‌های ما را مسخره کند. و این‌جا: گفتند او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید. پس او را در آتش انداختند و خداوند او را از آن نجات داد

## الْمُعْجَم

أَقْرَابِيْنَ: قَرَابَاتِيهَا «مفرد: أَلْقَرَابَان» أَلْكَيْفُ، أَلْكَيْفُ: شَانِه «جمع: أَلْأَكْتَاْفُ» كَسْرٌ: شَكْسَتْ أَلنَّقُوشُ: كُنْدِه كَارِيهَا، نِكَارِهَاهَا «مفرد: أَلنَّقُشُ»	حَرْقٌ: سَوَزَانْد أَلْحَنِيفُ: يَكْتَاپَرَسْت أَلسُدَى: بِيهُودِه وَ پُوج أَلسَيْرَةُ: رُوش وَ كَرْدَار، سَرگِذْشْت أَلشَّعَائِرُ: مَرَاْسِم أَلضَّرَاعُ: كَشْمَكْش = أَلنَّرَاعُ ≠ أَلسَّلْمُ عَلَقٌ: أَوِيخْت أَلفَأْسُ: تَبِر «جمع: أَلفُؤُوس»	أَحْضَرَ: أَوْرِد، حَاضِر كَرْد أَلأَصْنَامُ: بَتَاهَا «مفرد: أَلصَّنَمُ» أَقِمَّ وَجْهَكَ: رُوي بِيَاوَر (ماضِي: أَقَامَ/ مَضَارِع: يُقِيمُ) بَدَّؤُوا يَتَهَامَسُونَ: شُرُوع بِه پِچ كَرْدَنْد (ماضِي: تَهَامَسَ/ مَضَارِع: يَتَهَامَسُ) أَلتَّجَنَّبُ: دُورِي كَرْدَنْ (ماضِي: تَجَنَّبَ/ مَضَارِع: يَتَجَنَّبُ)
---	---	--

x ✓

### عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- 1- كَانَ الْهَدَفُ مِنْ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينِ لِلْإِلَهَةِ كَسَبَ رِضَاهَا وَ تَجَنَّبَ شَرَّهَا. ✓
- 2- عَلَقَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفَأْسَ عَلَى كَيْفِ أَصْغَرِ الْأَصْنَامِ. ✗
- 3- لَمْ يَكُنْ لِبَعْضِ الشُّعُوبِ دِينٌ أَوْ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ. ✗
- 4- الْأَتَارُ الْقَدِيمَةُ تُؤَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالدِّينِ. ✓
- 5- إِنَّ الشَّدِيئِينَ فِطْرِيٌّ فِي الْإِنْسَانِ. ✓
- 6- لَا يَتْرُكُ اللَّهُ الْإِنْسَانَ سُدىً. ✓

## اعلموا

مَعَانِي الْحُرُوفِ الْمُسَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ وَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ

### ۱- الْحُرُوفُ الْمُسَبَّهَةُ بِالْفِعْلِ

با معانی دقیق حروف پرکاربرد «**إِنَّ**، **أَنَّ**، **كَأَنَّ**، **لَيْتَ**، **لَعَلَّ**» آشنا شوید:

■ **إِنَّ**: جمله پس از خود را تأکید می‌کند و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی‌گمان»

است؛ مثال:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ التَّوْبَةُ: ۱۲۰

بی‌گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

■ **أَنَّ**: به معنای «که» است و دو جمله را به هم پیوند می‌دهد؛ مثال:

﴿... قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۵۹

گفت می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

معمولاً «**لِأَنَّ**» به معنای «زیرا، برای اینکه» است؛ مثال:

پرسش: لماذا ما سافرت بالطائرة؟  
پاسخ: لِأَنَّ بِطَاقَةَ الطَّائِرَةِ غَالِيَةً.

■ **كَأَنَّ**: به معنای «گویى» و «مانند» است؛ مثال:

﴿كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾ الرَّحْمَنُ: ۵۸

آنان مانند یاقوت و مرجان‌اند.



كَانَ إِرْضَاءَ جَمِيعِ النَّاسِ غَايَةً لَا تُدْرَكُ.

گویی خشنود ساختن همه مردم، هدفی است که به دست آورده نمی شود.

■ **لَيْكِنَ**: به معنای «ولی» و برای کامل کردن پیام و بر طرف کردن ابهام جمله قبل از خودش

است؛ مثال:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَئِن لَّا أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ البقرة: ۲۴۳

بی گمان خدا دارای بخشش بر مردم است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند.

■ **لَيْتَ**: به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لیت» هم به کار می رود؛ مثال:

﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ ثَرِيًّا﴾ التبا: ۴۰

و کافر می گوید: ای کاش من خاک بودم!

■ **لَعَلَّ**: یعنی «شاید» و «امید است»؛ مثال:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ الأخراف: ۳

بی گمان ما قرآن را به زبان عربی قرار دادیم امید است شما خردورزی کنید.



۱- القرآن : خواندن ۲- عقل : خردورزی کرد

■ **تذکر مهم:** در ترجمه صحیح باید به سیاق عبارت توجه کرد.

ترجمه هنر و علم است و باید ذوق و سلیقه مترجم همراه توانمندی‌های زبانی مانند شناخت ویژگی‌های زبان مبدأ و مقصد باشد.

إِخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمْ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ الْكَرِيمَتَيْنِ.

۱- «فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ» وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿الزُّم: ۵۶﴾

پس این روز رستاخیز است ولی شما نمی دانستید.

۲- «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوعٌ» ﴿الضَّف: ۴﴾

بی گمان خداوند کسانی را که در راه او صف در صف می جنگند دوست می دارد گویی آنها همچون ساختمانی استوار هستند.

۲- لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اید:

۱- **لا به معنای «نه»** در پاسخ به «هَلْ» و «أ» مانند **أَأَنْتَ مِنْ بُنُورِدٍ؟ لا، أَنَا مِنْ بَيْرَجَنْد.**

۲- **لای نفی مضارع** مانند **لا يَذْهَبُ:** نمی‌رود.

۳- **لای نهی** مانند **لا تَذْهَبُ:** نرو.

و به معنای «نباید» بر سر فعل مضارع اول و سوم شخص؛ مانند **لا يَذْهَبُ:** نباید برود.

۱- الْبَعْثُ: رستاخیز

۲- الْبُنْيَانُ الْمَرْصُوعُ: ساختمان استوار



در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می‌شوید.

معنای چهارم «هیچ... نیست» می‌باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر «اسم» وارد می‌شود؛ مثال:

﴿... لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...﴾ الْبَقَرَة : ۳۲

جز آنچه به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست)

لَا كُنْزَ أَعْنَى مِنَ الْقِنَاعَةِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست.

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.

۱- لَا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ. رسول الله ﷺ

هیچ خیری در گفتاری نیست مگر با عمل.

۲- لَا جِهَادَ كَجِهَادِ النَّفْسِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ جهادی مانند جهاد نفس نیست.

۳- لَا لِبَاسٍ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ لباسی زیباتر از سلامتی نیست.

۴- لَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.

۵- لَا سَوْءَ أَسْوَأَ مِنَ الْكُذِبِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ بدی‌ای بدتر از دروغ نیست.

إِخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۳): اِمْلَأِ الْفَرَاغَ فِي مَا يَلِي، ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ «لَا» فِيهِ.

۱- ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ ...﴾ الأنعام: ۸۰ لای ناهیه

و کسانی را که به جای خدا فرا می خوانند **دشنام ندهید** زیرا که به خدا دشنام دهند...

۲- ﴿وَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً ...﴾ یونس: ۶۵ لای ناهیه

گفتارشان تو را **ناراحت نکند**؛ زیرا ارجمندی، همه **از آن** خداست.

۳- ﴿... هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ...﴾ الزمر: ۹ لای ناهیه

آیا کسانی که می دانند و کسانی که **نمی دانند** برابرند؟

۴- ﴿... رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا<sup>۲</sup> مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ...﴾ البقرة: ۲۸۶ لای ناهیه

پروردگارا، آنچه توانش را هیچ نداریم بر ما **تحمیل نکن**.

۵- لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَن لَّا يَرْحَمُ النَّاسَ. رسول الله ﷺ لای ناهیه

خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم **رحم نمی کند**.



۱- ما یلی: آنچه می آید ۲- حَمَلٌ: تحمیل کرد

## الْتَّمَارِین

الْتَّمْرِینُ الْأَوَّلُ: أی کَلِمَةٍ مِّنْ کَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِیْحَاتِ التَّالِیَةِ؟

الفأس

الصنم

الرأس

الحنیف

یتها مسون

۱- آله ذات ید مِّنَ الخَشَبِ وَ سِنَّ عَرِیْضَةٍ مِّنَ الحَدِیدِ یُقَطَّعُ بِهَا:

۲- تِمْتَالٌ مِّنْ حَجَرٍ أَوْ خَشَبٍ أَوْ حَدِیدٍ یُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ:

۳- عُضْوٌ مِّنْ أَعْضَاءِ الْجِسْمِ یَقَعُ أَعْلَى الْجِدْعِ:

۴- الْتَارِكُ لِلْبَاطِلِ وَ الْمُتَمَائِلُ إِلَى الدِّینِ الْحَقِّ:

۵- إِنَّهُمْ بَدَؤُوا یَتَكَلَّمُونَ بِكَلَامٍ خَفِیٍّ:

الْتَّمْرِینُ الثَّانِی: تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِیَةَ، ثُمَّ عَیِّنِ الْحَرْفَ الْمُسَبَّهَ بِالْفِعْلِ وَ لَا النَّافِیَةَ لِلْجِنْسِ.

۱- ﴿ قِیلَ ' ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ یٰلَیْتُ قَوْمِ یَعْلَمُونَ بِمَا عَفَّرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي

مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴾ نِس: ۲۶ و ۲۷

گفته شد وارد بهشت شو، گفت ای کاش قومم به آنچه پروردگارم به من آمرزید

آگاه باشد و مرا از گرامی داشتنان قرار داد.

۲- ﴿ ... لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا ... ﴾ التَّوْبَةُ: ۴۰

غم مخور بی گمان خدا با ماست...

۳- ﴿ ... لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ ... ﴾ الْضَفَات: ۲۵

هیچ پروردگاری جز الله نیست.

۴- لَا دِینَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ. رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ

هیچ عهدی برای کسی که هیچ عهدی ندارد، نیست.

۵- ﴿ إِنَّ مِنْ السُّنَّةِ أَنْ یَخْرُجَ الرَّجُلُ مَعَ صَیْفِهِ إِلَى بَابِ الدَّارِ ۲. رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ

همانا از سنت است که مرد با میهمان خود تا درب منزل بیرون برود.

۱- قیل: گفته شد (قال: گفت) ۲- الدار: خانه

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ:

أ. اِقْرَأِ الشُّعْرَ الْمَنْسُوبَ إِلَى الْإِمَامِ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظٌّ.

أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ	إِنَّمَا النَّاسُ لِأُمِّ وَ لِأَبٍ
هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ فِضَّةٍ	أَمْ حَدِيدٍ أَمْ نُحَاسٍ أَمْ ذَهَبٍ
بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ	هَلْ سَوَىٰ لَحْمٍ وَعَظْمٍ وَعَصَبٍ
إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ	وَ حَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدَبٍ

ای که نابخردانه افتخار کننده به دودمان هستی، مردم، تنها از یک مادر و یک پدراند. آیا آنان را می بینی (می پنداری) که از نقره، آهن، مس یا طلا آفریده شده اند؟ بلکه آنان را می بینی از تگه گلی آفریده شده اند. آیا به جز گوشت و استخوان و پی اند؟ افتخار، تنها به خردی استوار، شرم، پاکدامنی و ادب است.

ب. اسْتَخْرِجْ مِنَ الْآيَاتِ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَ الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ، وَ الْجَارَ وَ الْمَجْرُورَ، وَ الصُّفَّةَ وَ

بالتسب، من فِطَّة،  
من طِينة، لعقل

خُلِقُوا

الفاخر، ثابت

الموصوف.

عقل ثابت



۴- الْعَصَبُ: پی

۲- الْعَظْمُ: استخوان «جمع: الْعِظَام»

۲- سَوَى: به جز

۱- الطين: گل

التمرین الرابع: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- كُلُّ طَعَامٍ لَا يُذَكَّرُ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، ... لَا بَرَكَةَ فِيهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ وَ نَوْعُ لَا)

هر غذایی که نام خدا بر آن ذکر نشود... هیچ برکتی ندارد. (بُذِكرَ - لای اول نافیهِ، لای دوم نافیهِ للجنس)



۲- لَا تَغْضَبْ، فَإِنَّ الْعُضْبَ مَفْسَدَةٌ! . رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَوْعُ الْفِعْلِ)

خشمگین نشو، زیرا خشم مایه‌ی تباهی است. (نهی)

۳- لَا فَقْرَ أَشَدَّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا عِبَادَةَ مِثْلَ التَّفَكُّرِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْمُضَافُ إِلَيْهِ وَ نَوْعُ لَا)

هیچ فقری شدیدتر از نادانی نیست و هیچ عبادتی مانند تفکر نیست. (التَّفَكَّرُ - هر دو لا نافیهِ للجنس)

۴- لَا تُطْعِمُوا الْمَسَاكِينَ مِمَّا لَا تَأْكُلُونَ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَوْعُ لَا، وَ مُفْرَدٌ «مَسَاكِين»)

از آنچه نمی‌خورید به بیچارگان غذا ندهید. (لای اول: ناهیه - لای دوم: نافیهِ - مسکین)

۵- لَا تُسَبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعِدَاةَ بَيْنَهُمْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (فِعْلُ النَّوْبِ، وَ مُضَافٌ عِدَاةً)

به مردم دشنام ندهید چراکه دشمنی میانشان را به دست می‌آورید. (لَا تُسَبُّوا - الصداقة)

۶- خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَلَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كَوْنُوا نِقَادَ الْكَلَامِ.

عيسى بن مريم عليه السلام (الْمَخَلُ الْأَعْرَابِي لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ)

حق را از اهل باطل بگیرد ولی باطل را از اهل حق نگیرد، نقد کنند سخن باشید.

(مُضَافٌ إِلَيْهِ - مَفْعُولٌ - مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ)

۱- الْمَفْسَدَةُ: مایه تباهی ۲- خُذُوا: بگیرد ← (أَخَذَ: گرفت) ۳- كَوْنُوا: باشید ← (كَانَ: بود)

### الْتَّمِرِينَ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ.

جَلَسَ: نشست	جَلَسْنَا: نشستیم	لا تَجْلِسُوا: همنشین نکنید
أَجَلَسَ: نشسته	أَجَلَسْنَا: بنشینید	
أَجَلَسَ: نشانید	أَجَلَسْنَا: نشان	لا تَجْلِسُوا: نشان
لَمْ يُجَلِسُوا: نشانند	سَيُجَلِسُونَ: خواهد نشانند	
عَلِمَ: دانست	قَدْ عَلِمْتُ: دانسته‌ای	لَمْ أَعْلَمْ: ندانستم
إِعْلَمْ: بدان	لا يَعْلَمُ: نمی‌داند	
عَلَّمَ: یاد داد	قَدْ يُعَلِّمُ: گاهی یاد می‌دهد	لَنْ يُعَلَّمَ: یاد نخواهد داد
أَعْلَمُ: یاد می‌دهم	لِيُعَلِّمَ: باید یاد بدهد	
قَطَعَ: برید	فُطِعَ: بریده شد	كَانَا يَقْطَعَانِ: می‌بریدند
الْمَقْطُوعُ: بریده شده	لا تَقْطَعُ: بُر	
إِنْقَطَعَ: بریده شد	ما انْقَطَعَ: بریده نشد	سَيَنْقَطِعُ: بریده خواهد شد
الْإِنْقِطَاعُ: بریده شدن	لَنْ يَنْقَطِعَ: بریده نخواهد شد	
عَفَرَ: آمرزید	قَدْ عَفَرَ: آمرزیده است	لا يُعْفَرُ: آمرزیده نمی‌شود
الْمَغْفُورُ: آمرزیده	الْعَفَّارُ: بسیار آمرزنده	
إِسْتَعْفَرَ: آمرزش خواست	قَدْ اسْتَعْفَرْتُمْ: آمرزش خواسته‌اید	الْإِسْتِعْفَارُ: آمرزش خواستن
لا يَسْتَعْفِرُونَ: آمرزش نمی‌خواهند	أَسْتَعْفِرُ: آمرزش می‌خواهم	

التَّمْرِينُ السَّادِسُ:

أ. اِقْرَأْ هَذِهِ الْأَنْشُودَةَ<sup>۱</sup>؛ ثُمَّ تَرَجِّمَهَا إِلَى الْفَارِسِيَّةِ.

يا إلهي، يا إلهي      يا مُجِيبَ<sup>۲</sup> الدَّعَوَاتِ  
اجْعَلِ الْيَوْمَ سَعِيداً      وَ كَثِيرَ الْبَرَكَاتِ  
وَ اَمَلًا الصِّدْرَ انْشِرَاحاً<sup>۳</sup>      وَ قَمِي بِالْبَسْمَاتِ<sup>۴</sup>  
وَ اَعْنِي<sup>۵</sup> فِي دُرُوسِي      وَ اَدَاءِ الْوَاجِبَاتِ  
وَ اَنْزِ<sup>۶</sup> عَقْلِي وَ قَلْبِي      بِالْعُلُومِ النَّافِعَاتِ  
وَ اجْعَلِ التَّوْفِيقَ حَظِّي<sup>۷</sup>      وَ نَصِيبِي فِي الْحَيَاةِ  
وَ اَمَلًا الدُّنْيَا سَلَاماً<sup>۸</sup>      شَامِلاً كُلَّ الْجِهَاتِ  
وَ اِحْمِنِي<sup>۹</sup> وَ اِحْمِ بِلَادِي      مِنْ شُرُورِ الْحَادِثَاتِ

پروردگارا، پروردگارا، ای برآورنده دعاها

امروز را خوشبخت و پر برکت قرار بده

سینه را از شادمانی و دهانم را با لبخندها مملو کن

و مرا در درسهایم و انجام تکالیفم یاری کن

عقلم را و قلبم را با دانش‌های سودمند نورانی کن

و موفقیت را بخت من و قسمت من قرار بده

و دنیا را از هر جهت مملو از صلح کن

و از من و کشورم از بدی حادثه‌ها نگهداری کن

۱- الْأَنْشُودَةُ : سُورَةُ «جَمْعُ: الْأَنْشِيدِ»      ۲- الْمُجِيبُ : بَرَأورنده      ۳- الْإِنْشِرَاحُ : شادمانی

۴- الْبَسْمَاتُ : لبخندها «مفرد: الْبَسْمَةُ»      ۵- اَعْنِي : مرا یاری کن (أَعَانَ ، يُعِينُ / أَعَيْنُ + نون وقایة + ی)

۶- أَنْزِ : روشن کن (أَنْزَلَ ، يُنِيزُ)      ۷- اَلْحَظُّ : بخت «جمع: اَلْحُظُوظُ»      ۸- اَلْسَّلَامُ : آشتی ، صلح

۹- اِحْمِنِي : از من نگهداری کن (حَمَى ، يَحْمِي / اِحْمَى + نون وقایة + ی)

التَّمْرِينُ السَّابِعُ: ضَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

۱- قَالَ الْإِمَامُ الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «... أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقِ الْحَسَنُ».

امام حسن (ع) فرمود: **بی گمان** بهترین خوبی اخلاق خوب است.

(أَنَّ  إِنَّ  لَكِنَّ

۲- سُئِلَ الْمُدِيرُ: أَمْ فِي الْمَدْرَسَةِ طَالِبٌ؟ فَأَجَابَ: «... طَالِبٌ هُنَا».

از مدیر پرسیده شد: آیا در مدرسه دانش آموزی هست؟ جواب داد: **هیچ** دانش آموزی اینجا نیست.

(لِأَنَّ  لَا  فَإِنَّ

۳- حَضَرَ السِّيَاحُ فِي قَاعَةِ الْمَطَارِ؛ ... الدَّلِيلَ لَمْ يَحْضُرْ.

گردشگران در سالن فرودگاه حاضر شدند، **اما** راهنما حاضر نشد.

(أَنَّ  لَكِنَّ  لَعَلَّ

۴- تَمَنَّى الْمُزَارِعُ: «... الْمَطَرُ يَنْزِلُ كَثِيرًا!»

کشاورز آرزو کرد: «**ای کاش** بسیار باران ببارد.»

(كَأَنَّ  لِأَنَّ  لَيْتَ

۵- لِمَاذَا يَبْكِي الطِّفْلُ؟ - ... جَائِعٌ.

چرا کودک

(أَنَّهُ  لِأَنَّهُ  لَيْتَ

التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: اكْمِلْ تَرْجَمَةَ هَذَا النَّصِّ؛ ثُمَّ اكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطٌّ.

حِينَ يَرَى «الطَّائِرُ الذَّكِيُّ» حَيَوَانًا مُفْتَرِسًا قُرْبَ عَشِّهِ، يَتَّظَاهَرُ أَمَامَهُ بِأَنَّ جَنَاحَهُ مَكْسُورٌ<sup>۱</sup>،

فَيَتَّبِعُ<sup>۲</sup> الْحَيَوَانَ الْمَفْتَرِسَ هَذِهِ الْفَرِيسَةَ، وَ يَتَّبَعِدُ عَنِ الْعَشِّ كَثِيرًا. وَ عِنْدَمَا يَتَّكِدُ<sup>۳</sup> الطَّائِرُ مِنْ

خِدَاعِ<sup>۴</sup> الْعَدُوِّ وَ ابْتِعَادِهِ وَ انْقِاذِ حَيَاةِ فِرَاحِهِ، يَطِيرُ بَعْتَةً.



پرنده باهوش هنگامی که جانور **درنده‌ای** را نزدیک لانه اش می بیند،

روبه رویش وانمود می کند که **بالش** شکسته است،

در نتیجه جانور درنده این شکار را تعقیب می کند و از لانه بسیار **دور می شود** و وقتی که

این پرنده از فریب دشمن و دور شدنش و نجات زندگی **جوجه هایش** مطمئن می شود،

**ناگهان** پرواز می کند.

۱- مَكْسُورٌ: شکسته ۲- تَبِعَ: تعقیب کرد ۳- تَتَكَدُّ: مطمئن شد ۴- خِدَاعٌ: فریب



### الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

إِنْحَتْ عَنْ وَصِيَّةِ أَحَدِ شُهَدَاءِ الْحَرْبِ الْمَفْرُوضَةِ أَوْ ذِكْرِيَاتِهِ أَوْ أَقْوَالِهِ أَوْ أَعْمَالِهِ، ثُمَّ اكْتُبَهَا فِي صَحِيفَةٍ جِدَارِيَّةٍ، أَوْ صَغَهَا فِي مُدَوَّنَتِكَ أَوْ مُدَوَّنَةِ مَدْرَسَتِكَ.

وصیت یکی از شهدای جنگ تحمیلی یا خاطرات او و یا گفته‌هایش و یا کارهایش را جستجو کن، سپس در یک روزنامه دیواری آن‌ها را بنویس یا آن را در وبلاگ خود یا وبلاگ مدرسه‌ات قرار بده.



۲

الدَّرْسُ الثَّانِي



﴿... لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾

آل عمران: ۹۷

حجّ خانه [خدا] بر مردم بر کسانی که بتوانند به سوی آن راه یابند واجب الهی است.

مَكَّةُ الْمُكْرَمَةِ وَ الْمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ
مکه مکرمه و مدینه منوره
جلس أعضاء الأسرة أمام التلفاز مُشْتاقِينَ، يُشَاهِدُونَ الْحَجَّاجَ فِي الْمَطَارِ وَ هُمْ يَرَكِبُونَ الطَّائِرَةَ لِلذَّهَابِ إِلَى مَكَّةِ الْمُكْرَمَةِ وَ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ.
اعضای خانواده با اشتیاق روبه روی تلویزیون نشستند درحالیکه حاجیان را در فرودگاه می دیدند که برای رفتن به مکه مکرمه و مدینه منوره سوار بر هواپیما می شدند.
نَظَرَ «عَارِفٌ» إِلَى وَالِدَيْهِ، فَرَأَى دُمُوعَهُمَا تَتَسَاقَطُ مِنْ أَعْيُنِهِمَا. فَسَأَلَ عَارِفٌ وَالِدَهُ مُتَعَجِّبًا:
عارف به پدر و مادرش نگاه کرد و اشک های آنها را دید که از چشمانشان سرازیر می شد. عارف با تعجب از پدرش پرسید:
يَا أَبِي! لِمَ تَبْكِي وَ قَدْ كُنْتِ فِي الْحَجِّ فِي الْعَامِ الْمَاضِي؟! الْأَبُ: حِينَمَا أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْحَجِّ، تَمُرُّ أَمَامِي ذِكْرِيَاتِي حِينَ زُرْتُ أَنَا وَ أُمُّكَ هَاتَيْنِ الْمَدِينَتَيْنِ الْمُقَدَّسَتَيْنِ؛
ای پدر! چرا گریه می کنی درحالیکه سال گذشته در حج بوده ای؟! پدر: زمانی که می بینم مردم به حج می روند، خاطراتم زمانی که به همراه مادرت این دو شهر مقدس را زیارت کردم، از مقابلم عبور می کند
فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: يَا لَيْتَنِي أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرَى! رُفِيَّةُ: وَلَكِنَّكَ أَدَيْتِ فَرِيضَةَ الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ مَعَ أُمِّي!
و با خود می گویم: ای کاش یک بار دیگر [نیز] بروم! رقیه: اما شما سال گذشته فریضه حج را با مادرم به جا آوردی!
الْأُمُّ: لَقَدْ اشْتَأَقْتُ أَبُوكُمَا إِلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ، الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْمَسْجِدِ النَّبَوِيِّ وَ كَذَلِكَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.
عارف: أَأَنْتِ مُشْتَأَقَةٌ أَيْضًا؛ يَا أُمَاهُ؟
مادر: پدرتان دلش برای دو حرم شریف تنگ شده است: مسجدالحرام و مسجد پیامبر و هم چنین بقیع شریف.
عارف: ای مادر! آیا تو نیز دلتنگ و مشتاق شده ای؟
الْأُمُّ: نَعَمْ، بِالتَّأَكِيدِ يَا بُنَيَّ. وَلَكِنِّي أَحِبُّ أَنْ نَذْهَبَ لِمَزَارَةِ الْعَتَبَاتِ الْمُقَدَّسَةِ أَيْضًا.
مادر: بله، مطمئناً پسرکم، اما من دوست دارم به زیارت عتبات مقدس (کربلاء و نجف) هم بروم.
الْأَبُ: كُلُّ مُسْلِمٍ حِينَ يَرَى هَذَا الْمَشْهَدَ، وَ يَتَذَكَّرُ الْأَمَاكِنَ الْمُقَدَّسَةَ يَشْتَأَقُ إِلَيْهَا. عَارِفٌ: أَيُّ الْأَمَاكِنِ تُحِبُّ أَنْ تَزُورَهَا؟
پدر: هر مسلمانی هنگامی که این صحنه را می بیند، و اماکن مقدسه را به یاد می آورد، دلتنگ و مشتاق آنها می شود.

عارف: کجاها را دوست داری زیارت کنی؟
الأب: إضافةً إلى مكة و المدينة أحب أن أزور العتبات المقدسة أيضاً، كما قالت أمك. عارف: ما هي ذكرياتك عن الحج؟
پدر: علاوه بر مکه و مدینه، دوست دارم عتبات مقدس را هم همانطور که مادرت گفت زیارت کنم. عارف: خاطراتتان از حج چیست؟
الأب: أتذكرُ خيامَ الحجاجِ في منى و عرفات و رميَ الجمراتِ و الطوافَ حولَ الكعبةِ الشَّريفةِ و السَّعيَ بينَ الصَّفا و المروةِ، و زيارةَ البقيعِ الشَّريفِ.
پدر: من خیمه‌های حاجیان در منی و عرفات و رمی جمرات (پرتاب سنگ‌ها) و طواف دور کعبه شریف و سعی بین صفا و مروه و زیارت بقیع شریف را به خاطر می‌آورم.
الأم: و أنا أتذكرُ جبلَ التورِ الذي كانَ النَّبيُّ ﷺ يتعبَّدُ في غارِ حراءِ الواقعِ في قِمتِه.
مادر: و من کوه نور را به خاطر می‌آورم که پیامبر در غار حراء واقع در قله آن، عبادت می‌کرد.
رُقِيَّة: أنا قرأتُ في كتابِ التَّربيةِ الدِّينيةِ أنَّ أولى آياتِ القرآنِ نزلتْ على النَّبيِّ في غارِ حراءِ. هل رأيتِ الغارَ؟ يا أمّاه؟
رقیه: من در کتاب تعلیمات دینی خواندم که نخستین آیات قرآن در غار حراء بر پیامبر نازل شد. مادر، آیا غار را دیدی؟
الأم: لا يا بُنَيَّ. الغارِ يَقَعُ فَوْقَ جَبَلٍ مُرتَفِعٍ، لا يَسْتَطِيعُ صُعودُهُ إِلَّا الأقبوياً. و أنتِ تَعَلِّمينَ أَنَّ رِجلي تُولُمُني.
مادر: نه دخترکم، این غار روی یک کوه مرتفع قرار دارد و فقط افراد قوی می‌توانند از آن بالا بروند. تو می‌دانی که پای من درد می‌کند.
رُقِيَّة: هل رأيتما غارَ ثورِ الذي لجأَ إليه النَّبيُّ في طريقِ هجرتهِ إلى المَدِينَةِ المُنَوَّرَةِ؟
رقیه: آیا کوه ثور که پیامبر در راه مهاجرت به مدینه منوره به آن پناه برد را دیدید؟
الأب: لا، يا عَرِيضِي؛ أنا أتمنى أن أتشرفَ معَ جميعِ أعضاءِ الأُسرةِ و معَ الأقرباءِ لزيارةِ مكة المَكْرَمَةِ و المَدِينَةِ المُنَوَّرَةِ مرَّةً أُخرى و أزورَ هذهَ الأماكنِ.
پدر: نه عزیزم، من دوست دارم دوباره به همراه تمامی اعضای خانواده و خویشاوندان به زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره مشرف شوم و این مکان‌ها را زیارت کنم.

## المُعْجَم

<p>زَارٌ : دیدار کرد (مضارع: يَزُورُ) «زُرْتُ: دیدار کردم» السَّعْيُ : دویدن ، تلاش الْقِمَّةُ : قَلَه «جمع: الْقِمَم» لَجَأَ إِلَى : به ... پناه بُرد مَرَّ : گذر کرد (مضارع: يَمُرُّ) الْمَشْهَدُ : صحنه</p>	<p>تَعَبَّدَ : عبادت کرد التَّلْفَازُ : تلویزیون تَمَنَّى : آرزو داشت ( مضارع: يَتَمَنَّى ) الْخِيَامُ : چادرها «مفرد: الْخَيْمَة» الرُّجُلُ : پا «جمع: الْأَرْجُلُ» رَمَى الْجَمْرَاتِ : پرتاب ریگ ها (در مراسم حج)</p>	<p>الْمَ : به درد آورد (مضارع: يُؤْلِمُ) «رَجُلِي تُوْلِمَنِي: پایم درد می کند» إِشْتَأَقَ : مشتاق شد (مضارع: يَشْتَأَقُ) أُمَامَ : ای مادرم بُنَيَّ : پسرکم بُنَيْتِي : دخترکم</p>
--	--	---

## عَيِّنْ جَوَابَ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مِنَ الْعَمُودِ الثَّانِي. (اثنان زائدان)

<p>يَكُونُ مُرْتَفِعًا.</p> <p>إِشْتَأَقَ إِلَيْهِ.</p> <p>وَالِدَا الْأُسْرَةِ.</p> <p>أُمَامَ التَّلْفَازِ.</p> <p>رَأْسِي يُؤْلِمُنِي.</p> <p>الْحُجَّاجَ فِي الْمَطَارِ.</p> <p>لِأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ كَانَتْ تُؤْلِمُهَا.</p>	<p>۱- لِماذا لَمْ تَصْعَدْ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَ رُقَيْةَ جَبَلِ النُّورِ؟</p> <p>۲- ماذا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟</p> <p>۳- أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟</p> <p>۴- كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ النُّورِ؟</p> <p>۵- مَنْ كَانَ يَبْكِي؟</p>
--	---



## اعلموا

### أَلْحَال (قید حالت)

آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟

الف. رَأَيْتُ وَوَلَدًا مَسْرُورًا. ب. رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ. ج. رَأَيْتُ الْوَلَدَ، مَسْرُورًا.  
پسر خوشحالی را دیدم. پسر خوشحال را دیدم. پسر را خوشحال دیدم.

مَسْرُورًا در جمله الف و الْمَسْرُورَ در جمله ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسْرُورًا در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟



در جمله اول کلمه «مَسْرُورًا» صفتِ «وَلَدًا» و در جمله دوم «الْمَسْرُورَ» صفتِ «الْوَلَدَ» و در جمله سوم «مَسْرُورًا» حالتِ «الْوَلَدَ» است.

دَهَبَتِ الْبِنْتُ، فَرِحَةً.

قید حالت (أَلْحَال)

دَهَبَتِ الْبِنْتُ الْفَرِحَةَ.

موصوف صفت

برخی کلمات در جمله، حالتِ یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند. به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم!

إِسْتَعْلَ مَنْصُورٌ فِي الْمَرْزَعَةِ نَشِيطًا.

حال (قید حالت)

۱- تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست. (تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست).

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می آید؛ مانند:



وَقَفَّ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مُبْتَسِمًا.

مهندس جوان در کارگاه با لبخند ایستاد.



الْأَعْيُونَ الْإِيرَانِيُونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مُبْتَسِمِينَ.

بازیکنان ایرانی از مسابقه با لبخند برگشتند.



هَاتانِ الْبِنَاتَانِ قَامَتَا بِجَوَلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرْنِتِ مُبْتَسِمَتَيْنِ.

این دو دختر با لبخند به یک گردش علمی در اینترنت پرداختند.

إِخْتَبِرْ نَفْسَكَ. عَيْنِ «الْحَالِ» فِي الْجُمْلِ التَّالِيَةِ.

۱- وَصَلَ الْمُسَافِرَانِ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَرَكِبَا الطَّائِرَةَ.

۲- تَجْتَهِدُ الطَّالِبَةُ فِي آدَاءِ وَاجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَتُسَاعِدُ أُمَّهَا.

۳- يُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّحُونَ فَرِحَهُمُ الْفَائِزُ فَرِحِينَ.

۴- الطَّالِبَتَانِ تَقْرَأَانِ دُرُوسَهُمَا مُجِدَّتَيْنِ.

توجه:

حال را با مستطیل قرمز نشان داده ایم. مرجع حال را نیز با فلش مشخص کرده ایم. البته در جمله آخر صحیح آن است که ضمیر «ا» در تفرآن مرجع حال باشد.

۱) مسافران با تأخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند.

۲) دانش آموز با رضایت در انجام تکالیفش تلاش می کند و به مادرش کمک می کند.

۳) تماشاچیان با خوشحالی تیم برنده خود را تشویق می کنند.

۴) دو دانش آموز با تلاش درسهایشان را می خوانند.

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می آید؛ مثال:

الف. رَأَيْتُ الْفَلَّاحَ وَ هُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ.	ب. أَشَاهِدُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.
کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می کرد.	قاسم را می بینم، درحالی که میان دو درخت نشسته است.
	

■ در جمله الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می شود.

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ. تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ ، ثُمَّ عَيِّنِ «الْحَالَ».

۱- ﴿... وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ النساء: ۲۸  
... و انسان ضعیف آفریده شد.

۲- ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾ آل عمران: ۱۳۹

و سست نشوید و غمگین نگردید درحالی که شما برترید.

۳- ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ﴾ البقرة: ۲۱۳

مردم ملت واحدی بودند پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده فرستاد...

۴- ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ الفجر: ۲۷ و ۲۸

ای نفس مطمئنه خوشنود و خداپسند به سوی رودگار خود بازگرد.

۵- ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ المائدة: ۵۵

سرپرست شما خدا و فرستاده اش است و کسانی که ایمان آوردند، کسانی که نماز را برپا میدارند و درحالی که در رکوع هستند زکات می دهند.



## التَّمارین

### التَّمْرِینُ الْأَوَّلُ:

أ. عَيِّنْ نَوْعَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظًّا. (نَوْعُ الْكَلِمَاتِ: إِسْمٌ فَاعِلٍ وَ إِسْمٌ مَفْعُولٍ وَ إِسْمٌ مَكَانٍ وَ إِسْمٌ مُبَالَغَةٍ وَ فِعْلٌ مَاضٍ وَ فِعْلٌ مُضَارِعٌ وَ مُضَدَّرٌ وَ حَرْفٌ جَرٌّ وَ ...)

ترجمه متن زیر:

آقای مسلمی، کشاورز است. او در روستای بطرود در استان مازندران زندگی می‌کند. او مردی راستگو، بسیار صبور و محترم است. در روزی از روزها گروهی از مسافران را روبروی مسجد روستا ایستاده دید. پس رفت و از آنها علت ایستادنشان را پرسید، گفتند: ماشینمان خراب شده است.

پس آقای مسلمی به دوستش تعمیرکار ماشین‌ها تماس گرفت تا ماشین آنها را تعمیر کند. دوستش آمد و ماشینشان را با تراکتور به یکی از تعمیرگاه‌های ماشین‌ها برد.

اسم فاعل

اسم فاعل

اسم فاعل

«السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ» مُزَارِعٌ. هُوَ يَسْكُنُ فِي قَرْيَةٍ بِطُرُودٍ بِمُحَافَظَةِ مَازَنْدَرَانَ. إِنَّهُ رَجُلٌ صَادِقٌ وَ

اسم فاعل

اسم فاعل

حرف جر

اسم مفعول

صَبَّارٌ وَ مُحْتَرَمٌ. فِي يَوْمٍ مِنَ الْإَيَّامِ شَاهَدَ جَمَاعَةً مِنَ الْمُسَافِرِينَ وَاقِفِينَ أَمَامَ مَسْجِدِ الْقَرْيَةِ.

اسم مبالغه

اسم مكان

حرف جر

فَدَهَبَ وَ سَأَلَهُمْ عَنِ سَبَبِ وَقُوفِهِمْ، فَقَالُوا: إِنَّ سَيَّارَتَنَا مُعْطَلَةٌ.

اسم مفعول

اسم فاعل

فَاتَّصَلَ السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ بِصَدِيقِهِ مُصَلِّحِ السَّيَّارَاتِ؛ لِكَى يُصَلِّحَ سَيَّارَتَهُمْ. وَ جَاءَ صَدِيقُهُ

اسم فاعل

اسم مكان

وَ جَرَّ سَيَّارَتَهُمْ بِالْجَرَازَةِ وَ أَخَذَهَا إِلَى مَوْقِفٍ تُصَلِّحُ السَّيَّارَاتِ.

مصدر

المُعْطَلُ: خراب شده الجَرَازَةُ: تراکتور المَوْقِفُ: ایستگاه مَوْقِفٌ تُصَلِّحُ السَّيَّارَاتِ: تعمیرگاه خودرو



مهنته مُصَلِّح السَّيَّارات.

تسعة (٩)

في قرية بطرود في محافظة مازندران.

ب. ما مهنة صديق السيد مُسَلِّمي؟

ج. كم جازاً و مجروراً في النص؟

د. أين يعيش السيد مُسَلِّمي؟

ه. اكتب مُفَرَّدَ هذه الكلمات.

سادة: سيد قري: قريه رجال: رجل ايام: يوم سيارات: سيارة  
مُصَلِّحون: مُصَلِّح اصدقاء: صديق مواقف: موقف جرارات: جرارة جماعات: جماعة

التمرين الثاني: عيّن الكلمة الغريبة في كل مجموعة، مع بيان السبب.

- ١- الأصدقاء  الأحياء  الأقرباء  الأزيعاء
- ٢- الطين  المِلْف  التُّراب  الحَجَر
- ٣- الأعين  الأكتاف  الفأس  الأسنان
- ٤- الغراب  العُصفور  الخِمامة  المائدة
- ٥- العظم  اللّحم  العام  الدّم
- ٦- الخيام  أمس  غداً  اليوم

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: اَكْتُبِ الْمَحَلَّ الْاِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطٌّ.

۱- ﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً...﴾ **مفعول - مجرور بحرف جر**

پروردگارا در دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی بده.

۲- ﴿... جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ...﴾ **فاعل - فاعل** الإسراء: ۸۱

حق آمد و باطل نابود شد.

۳- ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...﴾ **مجرور بحرف جر** البقرة: ۴۵

از بردباری و نماز یاری بجوید.

۴- ﴿... فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ **مضاف الیه** المائدة: ۵۶

بی گمان حزب خدا چیره شدگان اند.

۵- ﴿... كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ **مبتدا - خبر** آل عمران: ۱۸۵

هر کسی چشنده مرگ است.

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: اَكْتُبِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ نَصِّ الدَّرْسِ وَ التَّمَارِينِ.

۱- اِبْنِي الصَّغِيرُ. **بُنْي**

۲- بِنْتِي الصَّغِيرَةُ. **بُنْيَة**

۳- اَعْلَى الْجَبَلِ وَرَأْسُهُ. **الْقِمَّة**

۴- مَكَانٌ وَقُوفِ السَّيَّارَاتِ وَ الْحَافِلَاتِ. **الموقف**

۵- سَيَّارَةٌ نَسْتَحْدِمُهَا لِالْعَمَلِ فِي الْمَرْعَةِ. **الجَرَارة**

۶- صِفَةٌ لِجِهَازٍ أَوْ آلَةٍ أَوْ أَدَاةٍ بِحَاجَةٍ إِلَى التَّصْلِيحِ. **المُعطلة**

الْتَمَرِینُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ.

۱- کَتَبَ: نوشت

قَدْ كُتِبَ التَّمْرِينُ:	لِمَ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسَكَ؟
تمرین نوشته شده است.	چرا درستی را نمی نویسی؟
لَمْ تَكْتُبِي شَيْئًا:	
چیزی ننوشتی	

۲- تَكَاتَبَ: نامه نگاری کرد

الْصَّدِيقَانِ تَكَاتَبَا:	رَجَاءٌ، تَكَاتَبَا:
دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند.	لطفاً نامه نگاری کنید.
تَكَاتَبَ الزَّمِيلَانِ:	
همکلاسی ها نامه نگاری کردند.	

۳- مَنَعَ: بازداشت، منع کرد

مُنِعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السُّكَّرِيَّةِ:	لَا تَمْتَنِعُوا عَنِ الْخُرُوجِ:
از مواد قندی منع شدی.	ما را از بیرون رفتن منع نکن.
شَاهِدُنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ:	
مانعی در راه دیدیم.	

۴- اِمْتَنَعَ: خودداری کرد

لَنْ نَمْتَنَعَ عَنِ الْخُرُوجِ:	لَا تَمْتَنِعُوا عَنِ الْأَكْلِ:
از خروج خودداری نخواهیم کرد.	از خوردن خودداری نکنید.
كَانَ الْحَارِيسُ قَدْ اِمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ:	
نگهبانان از خواب خودداری کرده بودند.	

۵- عَمِلَ: کار کرد، عمل کرد

أَتَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟

لِمَ مَا عَمِلْتُمْ بِوَأَجَابَتِكُمْ؟

آیا در کارخانه کار می‌کنید؟

چرا به تکالیف خود عمل نکردید؟

الْعُمَّالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ:

کارگران مشغول کار هستند.

۶- عَامَلٌ: رفتار کرد

إِلَهِي، لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ:

إِلَهِي، عَامِلْنَا بِقُضَيْكَ:

پروردگارا، با عدل ات با ما رفتار نکن.

پروردگارا، با بخشش ات با ما رفتار کن.

كَانُوا يُعَامِلُونَنَا حَيْدًا:

با ما به خوبی رفتار می‌کردند.

۷- ذَكَرَ: یاد کرد

ذَكَرْتُ بِالْخَيْرِ:

قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ:

به نیکی یاد شدی.

مؤمن پروردگارش را یاد کرده است.

قَدْ يَذْكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيذَهُ الْقَدَمَاءَ:

گاهی/شاید استاد دانش آموزان قدیمی خود را یاد کند.

۸- تَذَكَّرَ: به یاد آورد

سَيَتَذَكَّرُنَا الْمُدْرَسُ:

جَدِّي وَ جَدَّتِي تَذَكَّرَانِي:

معلم مرا به یاد خواهد آورد.

پدربزرگ و مادربزرگم مرا به یاد آوردند.

لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي:

ای همکلاسیم، تو را به یاد نمی‌آورم.

التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرَجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ حَطًّا.

حال

سَمَكَةُ السَّهْمِ<sup>۱</sup>

سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ فِي الصَّيْدِ. إِنَّهَا تُطَلِّقُ<sup>۲</sup> قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتتَالِيَةً<sup>۳</sup> مِنْ

مبتدا

فَمِهَا<sup>۴</sup> إِلَى الْهَوَاءِ بِقُوَّةٍ تُشْبِهُ إِطْلَاقَ السَّهْمِ وَتُطَلِّقُ هَذَا السَّهْمَ الْمَائِيَّ فِي اتِّجَاهِ الْحَشْرَاتِ

مضاف اليه

فاعل

مجرور به حرف جر

حال

فَوْقَ الْمَاءِ، وَعِنْدَمَا تَسْقُطُ الْحَشْرَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ تَبْلَعُهَا<sup>۵</sup> حَيَّةً.

هُوَ<sup>۶</sup> أَسْمَاكِ الزَّيْنَةِ مُعْجَبُونَ بِهَذِهِ السَّمَكَةِ، وَلَكِنَّ تَغْذِيَّتَهَا صَعْبَةٌ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهَا تُحِبُّ أَنْ

مبتدا

خبر

تَأْكُلُ الْقَرَائِسَ<sup>۷</sup> الْحَيَّةَ.

صفت

مفعول

ماهی تیرانداز

ماهی تیرانداز از عجیب ترین ماهی ها در شکار است. او قطرات آب را پی در پی از دهانش به هوا رها می کند با قدرتی که شبیه رها کردن تیر (تیر کمان) و این تیر آبی را به سمت حشرات بالای آب رها می کند. و هنگامی که حشره بر سطح آب می افتد آن را زنده می بلعد. علاقه مندان به ماهیهای تزئینی شیفتهی این ماهی هستند اما غذا دادن آن ها برایشان سخت است. زیرا آن دوست دارد که شکارها را زنده بخورد.

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا

حال

مجرور به حرف جر

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ تُدَافِعُ عَنْ صِغَارِهَا وَهِيَ تَسِيرُ مَعَهَا. إِنَّهَا تَعِيشُ فِي شَمَالِ

إفريقيَا. وَهَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلَعُ صِغَارَهَا عِنْدَ الْخَطَرِ؛ ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِ الْخَطَرِ.

مفعول

ماهی تیلابیا

ماهی تیلابیا از عجیب ترین ماهیانی است که از بچه های خود در حالی که با آن ها حرکت می کند دفاع می کند. آن در شمال آفریقا زندگی می کند و این ماهی هنگام خطر بچه هایش را می بلعد سپس بعد از نابودی خطر آنها را خارج می سازد.

۱- سَمَكَةُ السَّهْمِ: ماهی تیرانداز ۲- أَطَلَّقَ: رها کرد ۳- الْمُتتَالِيَّةُ: پی در پی ۴- أَلْقَمَ: دهان

۵- بَلَعَتْ: بلعد ۶- الْهُوَاءُ: علاقه مندان «مفرد: ألهاوي» ۷- الْقَرَائِسُ: شکارها «مفرد: الْقَرِيْسَةُ»

التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْنِ «الْحَالِ» فِي الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ.

۱- أَقْوَى النَّاسِ مَنْ اِنْتَصَرَ<sup>۱</sup> عَلَى غَضَبِهِ سَهْلًا.

قوی ترین مردم کسی است که بر خشم خود به سادگی پیروز شود.

۲- مَنْ عَاشَ بِوَجْهَيْنِ، مَاتَ خَاسِرًا<sup>۲</sup> لَا وَجْهَ لَهُ.

هر کس با دورویی زندگی کند بازنده‌ای می‌میرد که هیچ رویی ندارد.

۳- عِنْدَ وَقْعِ الْمَصَائِبِ تَذْهَبُ الْعِدَاوَةُ سَرِيعَةً.

هنگام رخ دادن مصیبت‌ها دشمنی به سرعت (از بین) می‌رود.

۴- مَنْ أَذْنَبَ<sup>۳</sup> أَوْ هُوَ يَضْحَكُ دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ يَبْكِي.

هر کس در حالی که می‌خندد گناه کند، در حالی که گریه می‌کند وارد آتش (جهنم) می‌شود.

۵- يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيًّا<sup>۴</sup> وَإِنْ نُقِلَ إِلَىٰ مَنَازِلِ السَّمَوَاتِ.

نیکو کار زنده می‌ماند حتی اگر به خانه‌های مردگان منتقل شود.

۶- إِذَا طَلَبْتَ أَنْ تَنْجَحَ فِي عَمَلِكَ فَاقْمُمْ بِوَحِيدٍ<sup>۵</sup> وَلَا تَتَوَكَّلْ عَلَى النَّاسِ.

اگر بخواهی که در کارت موفق شوی پس به تنهایی به آن عمل کن و بر مردم توکل نکن.

۱- اِنْتَصَرَ: پیروز شد ۲- أَذْنَبَ: گناه کرد

التمرین الثامن: ضَعْ خَطًّا تَحْتَ الْمُفْرَدِ وَ جَمْعِهِ.

- |                          |                           |            |
|--------------------------|---------------------------|------------|
| ۱- سَمَكَةٌ ، سَمَكَات   | ۱۱- تِمَثَال ، أَمِثْلَةٌ | تَمَاتِل   |
| ۲- ذِكْرِي ، ذِكْرِيَات  | ۱۲- سِنٌّ ، سِنَوَات      | سِنِين     |
| ۳- قَرِيْسَةٌ ، قَرَائِس | ۱۳- عَصْرٌ ، عُصُور       |            |
| ۴- قُرْبَانٌ ، قُرَابِين | ۱۴- صَنَمٌ ، أَصْنَام     |            |
| ۵- خَطِيئَةٌ ، أَخْطَاء  | ۱۵- حَاجٌ ، حُجَّاج       | خَطَايَا   |
| ۶- طَعَامٌ ، مَطَاعِم    | ۱۶- دَمْعٌ ، دُمُوع       | أَطْعَمَةٌ |
| ۷- دَعْوَةٌ ، دَعَوَات   | ۱۷- وَجْهٌ ، وُجُوهُ      |            |
| ۸- كِتَابَةٌ ، كِتَابَات | ۱۸- بِنْتُ ، أَبْنَاء     | بَنَات     |
| ۹- شُعْبٌ ، شُعَب        | ۱۹- إِلَهٌ ، آلِهَةٌ      |            |
| ۱۰- عَظْمٌ ، أَعْظِم     | ۲۰- آيَةٌ ، آيَات         | عِظَام     |



# الدَّرْسُ الثَّالِثُ

## ۳



«الْعِلْمُ صَيْدٌ وَالْكِتَابَةُ قَيْدٌ.»

فَ «قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ.» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

دانش شکار است و نوشتن بند؛ پس دانش را با نوشتن به بند آورید.

<b>الکُتُبُ طَعَامُ الْفِکْرِ</b>
کتاب‌ها غذای فکر اند.
<b>«الْعِلْمُ صَيْدٌ وَ الْکِتَابَةُ قَيْدٌ فَ قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْکِتَابَةِ.»</b>
«دانش شکار است و نوشتن بند؛ پس دانش را با نوشتن به بند آورید.»
<b>إِنَّ الْکُتُبَ طَعَامُ الْفِکْرِ، وَ لِكُلِّ فِکْرٍ طَعَامٌ کَمَا تَوْجَدُ أَطْعَمَةً لِكُلِّ جِسْمٍ. وَ مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِي أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِبًا لِنَفْسِهِ،</b>
کتاب غذای فکر است و هر فکری غذایی دارد، همان‌طور که هر بدنی غذایی دارد. از ویژگی‌های بدن قوی این است که غذای مناسبی برای خودش جذب می‌کند.
<b>وَ کَذَلِکَ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ یَسْتَطِيعُ أَنْ یَجِدَ غِذَاءً فِکْرِيًّا فِی کُلِّ مَوْضِعٍ، وَ إِنَّ التَّحْدِيدَ فِی اخْتِیَارِ الْکُتُبِ کَالْتَّحْدِيدِ فِی اخْتِیَارِ الطَّعَامِ،</b>
و انسان عاقل نیز می‌تواند غذایی فکری در هر موضوعی برای خود بیابد. بی‌شک محدود کردن در انتخاب کتاب مانند محدود کردن در انتخاب غذاست.
<b>کِلَاهُمَا لَا یَكُونُ إِلَّا لِطِفْلِ أَوْ مَرِیضٍ. فَاقْرَأْ مَا تُحِبُّ مِنَ الْکُتُبِ؛ إِذَا كَانَ لَكَ فِکْرٌ قَادِرٌ، تَسْتَطِيعُ بِهِ أَنْ تَفْهَمَ مَا تَقْرَأُ؛</b>
هر دو فقط برای یک کودک یا یک بیمار است. پس از کتاب‌ها آنچه را که می‌خواهی بخوان، اگر فکر توانایی داری که می‌توانی آنچه را می‌خوانی به وسیله آن بفهمی؛
<b>فَالْتَّجَارِبُ لَا تُغْنِیْنَا عَنِ الْکُتُبِ؛ لِأَنَّ الْکُتُبَ تَجَارِبُ الْأُمَمِ عَلَی مَرِّ آلَافِ السِّنِّینِ، وَ لَا یُمْکِنُ أَنْ تَبْلُغَ تَجْرِبَةُ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ أَکْثَرَ مِنْ عَشْرَاتِ السِّنِّینِ.</b>
تجربه‌ها ما را از کتاب‌ها بی‌نیاز نمی‌کنند؛ چون کتاب‌ها تجربه‌های ملت‌ها در طول هزاران سال است و ممکن نیست که تجربه یک نفر به بیش از ده‌ها سال برسد.
<b>وَ لَا أَظُنُّ أَنَّ هُنَاكَ کُتُبًا مُکْرَّرَةً؛ لِأَنِّي أَعْتَقِدُ أَنَّ الْفِکْرَةَ الْوَاحِدَةَ إِذَا طَرَحَهَا أَلْفُ کَاتِبٍ، أَصْبَحَتْ أَلْفَ فِکْرَةٍ.</b>
من فکر نمی‌کنم کتاب تکراری وجود داشته باشد چون معتقدم که یک فکر را اگر هزار نویسنده مطرح کنند، به هزار فکر تبدیل می‌شود

<p>وَ لِهَذَا أُرِيدُ أَنْ أَقْرَأَ فِي الْمَوْضُوعِ الْوَاحِدِ آرَاءَ عِدَّةِ كُتَّابٍ؛ لِأَنَّ هَذَا الْعَمَلَ أَمْتَعٌ وَ أَنْفَعٌ مِنْ قِرَاءَةِ الْمَوْضُوعَاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ،</p>
<p>و به همین خاطر می‌خواهم در مورد یک موضوع نظرات چندین نویسنده را بخوانم، چون این کار لذت‌بخش‌تر و مفیدتر از خواندن موضوعات متعدد است</p>
<p>فَمَثَلًا أَقْرَأُ فِي حَيَاةِ «نَابِلْيُون» آرَاءَ ثَلَاثِينَ كَاتِبًا، وَ أَنَا وَاثِقٌ أَنَّ كُلَّ كَاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نَابِلْيُونِ بِأَوْصَافٍ لَا تُشْبِهُ أَوْصَافَ الْكُتَّابِ الْآخَرِينَ.</p>
<p>و برای مثال در زندگی ناپلئون نظرات ۳۰ نویسنده را می‌خوانم و مطمئن‌ام که هر نویسنده‌ای ناپلئون را به شکلی توصیف کرده که شباهتی با توصیفات نویسندگان دیگر ندارد.</p>
<p>قَرَّبَ كِتَابٍ يَجْتَهِدُ الْقَارِئُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِفَائِدَةٍ، وَ رُبَّ كِتَابٍ يَتَصَفَّحُهُ قَارِئُهُ؛ فَيُؤَثِّرُ فِي نَفْسِهِ تَأْثِيرًا عَمِيقًا يَظْهَرُ فِي آرَائِهِ.</p>
<p>چه‌بسا کتابی که خواننده در خواندن آن تلاش می‌کند اما فایده‌ای برای او ندارد و چه‌بسا کتابی که خواننده‌اش آن را ورق می‌زند و در او به‌طور عمیقی تأثیر می‌گذارد که در نظراتش منعکس می‌شود.</p>
<p>أَمَّا الْكِتَابُ الْمُفِيدُ فَهُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قَوِّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ، فَإِذَا وَجَدْتَ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ، كَانَ جَدِيرًا بِالْعِنَايَةِ وَ التَّقْدِيرِ.</p>
<p>اما کتاب مفید کتابی است که شناخت تو در زندگی و قدرت درک و کار تو را بالا می‌برد. پس اگر آن را در کتابی دیدی، [آن کتاب] شایسته توجه و تقدیر است.</p>
<p>الْعَقَّادُ أَدِيبٌ وَ صَخْفِيٌّ وَ مُفَكِّرٌ وَ شَاعِرٌ مِصْرِيٌّ؛ أُمُّهُ مِنْ أَصْلِ كُرْدِيٍّ. فَكَانَ الْعَقَّادُ لَا يَرَى الْجَمَالَ إِلَّا الْحُرِّيَّةَ؛</p>
<p>عقّاد ادیب و روزنامه‌نگار و اندیشمند و شاعری مصری است که مادرش اصالتاً کُرد است. عقّاد زیبایی را جز [در] آزادی نمی‌دید</p>
<p>وَ لِهَذَا لَا نُشَاهِدُ فِي حَيَاتِهِ إِلَّا النَّشَاطَ عَلَى رِغْمِ ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ. يُقَالُ إِنَّهُ قَرَأَ آلَافَ الْكُتُبِ. وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَّابِ فِي مِصْرٍ.</p>
<p>و به همین خاطر در زندگی‌اش جز فعالیت علی‌رغم شرایط دشوارش نمی‌بینیم. گفته می‌شود او هزاران کتاب خواند و یکی از مهم‌ترین نویسندگان در مصر است.</p>
<p>فَقَدْ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ فِي الْمَجَالَاتِ الْمُخْتَلِفَةِ. مَا دَرَسَ الْعَقَّادُ إِلَّا فِي الْمَرَحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ،</p>
<p>او به کتابخانه عربی بیش از صد کتاب در زمینه‌های مختلف افزود. عقّاد فقط در دوره ابتدایی درس خوان،</p>

لَعَدَمَ وُجُودِ مَدْرَسَةِ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافِظَةِ اَسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَ نَشَأَ فِيهَا. وَ مَا اسْتَطَاعَتْ اُسْرَتُهُ اَنْ تُرْسِلَهُ اِلَى القَاهِرَةِ لِتَكْمِيلِ دِرَاسَتِهِ.

به دلیل نبود دبیرستان در استان آسوان که در آن متولد و بزرگ شد. خانواده او [نیز] نتوانست او را برای تکمیل تحصیلاتش به قاهره بفرستد.

فَمَا اعْتَمَدَ العَقَادُ اِلَّا عَلَى نَفْسِهِ. فَقَد تَعَلَّمَ اَلْاِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السُّيَّاحِ الَّذِيْنَ كَانُوا يَأْتُوْنَ اِلَى مِصرَ لِزِيَارَةِ اَلْاَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.

پس عقاد فقط بر خودش تکیه کرد و انگلیسی را از گردشگرانی که برای دیدار آثار تاریخی به مصر می آمدند، یاد گرفت.

## اَلْمُعْجَم

اَلْمُفَكِّرُ : اندیشمند	تَصَفَّحَ : ورق زد ، سریع مطالعه کرد	اَضَافَ : افزود (مضارع: يُضِيفُ / مصدر: اِضَافَةٌ)
نَشَأَ : پرورش یافت	اَلثَّانَوِيَّةُ : دبیرستان	اَعْنَى : بی نیاز گردانید
اَلْوَائِقُ : مطمئن	اَلجَدِيرُ : شایسته	(مضارع: يُعْنَى / مصدر: اِغْنَاءُ)
هُنَاكَ : وجود دارد ، آنجا	اَلصَّحْفِيُّ : روزنامه نگار	اِغْنَاهُ عَنْهُ : او را از آن بی نیاز کرد.
يُقَالُ : گفته می شود «مجهولٌ يَقُولُ»	اَلظُّرُوفُ : شرایط «مفرد: اَلظَّرْفُ»	اَلْاَمْتَعُ : لذت بخش تر
	اَلقَاسِي : سخت و دشوار	اَلتَّخْدِيدُ : محدود کردن (ماضی: حَدَّدَ / مضارع: يُحَدِّدُ)
	اَلكُتَّابُ : نویسندگان «مفرد: اَلكَاتِبُ»	

## حَوَّلِ النَّصَّ

x ✓

أ. عَيِّنِ الصَّحِيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱- دَرَسَ الْعَقَادُ فِي جَامِعَةٍ أَنْقَرَةَ وَ حَصَلَتْ عَلَى دُكْتورَاهِ فَخْرِيَّةٍ مِنْهَا.
- ۲- رُبُّ كِتَابٍ تَجْتَهِدُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا تَحْضُلُ عَلَى فَائِدَةٍ مِنْهُ.
- ۳- الْكُتُبُ تَجَارِبُ آلَافِ الْعُلَمَاءِ عَلَى مَرِّ السِّنِينَ.
- ۴- تَحْدِيدُ قِرَاءَةِ الْكُتُبِ نَافِعٌ فِي رَأْيِ الْكَاتِبِ.
- ۵- يَعْتَقِدُ الْعَقَادُ أَنَّ الْجَمَالَ جَمَالَ الْحُرِّيَّةِ.
- ۶- لَا طَعَامَ لِفِكْرِ الْإِنْسَانِ.

ب. أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- لِمَاذَا لَمْ يُوَصَلِ الْعَقَادُ دِرَاسَتَهُ فِي الْمَدْرَسَةِ الثَّانَوِيَّةِ؟

بسبب عدم وجود مدرسة ثانوية في محافظة أسوان التي وُلِدَ و نَشَأَ فِيهَا.

۲- بِأَيِّ شَيْءٍ شَبَّهَ الْعَقَادُ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ؟

التَّحْدِيدُ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالْتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ.

۳- كَمْ كِتَابًا أَضَافَ الْعَقَادُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟

فَقَدَ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ فِي الْمَجَالَاتِ الْمُخْتَلِفَةِ.

۴- مِمَّنْ تَعَلَّمَ الْعَقَادُ اللُّغَةَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ؟

تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السِّيَاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لزيارة الآثار التاريخية.

۵- مَا هُوَ مِقْيَاسُ الْكُتُبِ الْمُفِيدَةِ؟

الْكِتَابُ الْمُفِيدُ فَهُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قَوِّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ،

۶- مَا هِيَ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيِّ؟

مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيِّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِبًا لِنَفْسِهِ،

## اعلموا

### أسلوبُ الإِستِثْناءِ

به این جمله دقت کنید.

حَضَرَ الزُّمْلَاءُ فِي صَالَةِ الإِمْتِحَانِ إِلا حَامِداً. همشگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.



■ کلمه «حامداً» در جمله بالا مُسْتَثْنَى، «الزُّمْلَاءُ» مُسْتَثْنَى مِنْهُ و «إِلا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.

■ مُسْتَثْنَى یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».

■ به کلمه‌ای که مُسْتَثْنَى از آن جدا شده است، مُسْتَثْنَى مِنْهُ گفته می‌شود.

حَامِداً.	إِلا	فِي صَالَةِ الإِمْتِحَانِ	الزُّمْلَاءُ	حَضَرَ
مُسْتَثْنَى	ادات استثناء		مُسْتَثْنَى مِنْهُ	
حَامِداً.	إِلا	فِي صَالَةِ الإِمْتِحَانِ	حَضَرُوا	الزُّمْلَاءُ
مُسْتَثْنَى	ادات استثناء			مُسْتَثْنَى مِنْهُ

مثال دیگر: كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالإِنْفَاقِ إِلاَّ العِلْمَ.

مُسْتَثْنَى

ادات استثناء

مُسْتَثْنَى مِنْهُ

۱- مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الزُّمْلَاءُ حَضَرُوا فِي صَالَةِ الإِمْتِحَانِ إِلا حَامِداً.» مُسْتَثْنَى مِنْهُ «واو» در «حَضَرُوا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزُّمْلَاءُ» مُسْتَثْنَى مِنْهُ است.

اِخْتَبِرْ نَفْسَكَ. تَرَجِمْ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيْنِ الْمُسْتَثْنَى وَالْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾ القصص: ۸۱

همه چیز فنا شدنی است جز ذات مقدس خدا.

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ ص: ۷۳ و ۷۴

فرشتگان یکسره همگی سجده کردند جز ابلیس که کبر ورزید و از کافران بود.

۳- كُلُّ عَيْنٍ بِأَكْيَهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنُ سَهْرَةَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَيْنُ

عُصَّةٍ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَعَيْنُ فَاضَتٍ مِنْ حَشِيَّةِ اللَّهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هر چشمی روز قیامت گریان است جز سه چشم، چشمی که در راه خدا بیدار ماند، چشمی که از حرام‌های خدا چشم پوشید و چشمی که از پروای خدا لبریز شد.

۴- كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

هر ظرفی با آنچه در آن قرار داده شود تنگ می‌شود جز ظرف دانش که با آن فراخی می‌یابد.



۵- كُلُّ شَيْءٍ يَرْتَحُّصُ إِذَا كَثَرَ إِلَّا الْأَدَبَ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثَرَ غَلَا. مَثَلُ عَرَبِيٍّ

هر چیزی ارزان می‌شود اگر زیاد شود جز ادب که اگر زیاد شود گران می‌گردد.

۶- لَا تَعْلَمُ زَمِيلَاتِي لِلُّغَةِ الْفَرَنْسِيَّةِ إِلَّا عَطِيَّةَ

همکلاسیان من زبان فرانسوی را بلد نیستند جز عطیه.

۷- حَلَّ الطُّلَابُ مَسَائِلَ الرِّيَاضِيَّاتِ إِلَّا مَسْأَلَةَ

دانش آموزان مسائل ریاضی را حل کردند جز یم مسئله.

۱- سَهْرَة: بیدار ماند ۲- عَصَ عَيْنُهُ: چشم بر هم نهاد ۳- فَاضَة: لبریز شد ۴- الْحَشِيَّةُ: پروا  
۵- الْوَعَاءُ: ظرف ۶- ضَاقَ: تنگ شد ۷- اتَّسَعَ: فراخ شد ۸- رَحَّصَ: ارزان شد ۹- غَلَا: گران شد

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ. تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ مَيِّزُ أَسْلُوبِ الْحَصْرِ مِنْ أَسْلُوبِ الْإِسْتِثْنَاءِ.

۱- «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ...» الأنعام: ۳۳ **حصر**

زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی است... - زندگی جز فقط بازی و سرگرمی نیست...

۲- «... لَا يَنفَعُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ» يوسف: ۸۷ **حصر**

فقط قوم کافران از رحمت خدا نا امید می شوند. - کسی از رحمت خدا نا امید نمی شود مگر قوم کافران.

۳- «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...» **استثناء**

انسان بی شک در زیان و تباهی است مگر کسانی که ایمان آوردند و کار نیکو انجام دادند.

۴- مَا طَاعَتْ لَيْلَةَ الْإِمْتِحَانِ كِتَابًا إِلَّا كِتَابَ الْعَرَبِيَّةِ. **استثناء**

شب امتحان کتابی مطالعه نکردم جز کتاب عربی را.

۵- قَرَأْتُ الْكِتَابَ التَّارِيخِيَّ إِلَّا مَصَادِرَهُ. **استثناء**

شب امتحان کتابی مطالعه نکردم جز کتاب عربی را.

۶- إِشْتَرَيْتُ أَنْوَاعَ الْفَاكِهَةِ إِلَّا أَنْانَاسَ. **استثناء**

انواع میوهها را خریدم جز آناناس.





## الْتَمَارِين

الْتَمَرِينُ الْأَوَّلُ: اَكْتُبْ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ الْمُعْجَمِ.

- |                |  |
|----------------|--|
| أغنى           | ۱- جَعَلَهُ غَنِيًّا لَا حَاجَةَ لَهُ.                         |
| الصَّحْفِي     | ۲- شَخْصٌ يَكْتُبُ مَقَالَاتٍ فِي الصُّحُفِ.                   |
| التَّانَوِيَّة | ۳- الْمَرْحَلَةُ الدَّرَاسِيَّةُ بَعْدَ الْإِبْتِدَائِيَّةِ.   |
| المُفَكِّر     | ۴- الْعَالِمُ الَّذِي لَهُ أَفْكَارٌ عَمِيقَةٌ وَ حَدِيثَةٌ.   |
| الظُّروف       | ۵- الْأَوْضَاعُ وَالْأَحْوَالُ الَّتِي تُشَاهِدُهَا حَوَلْنَا. |

الْتَمَرِينُ الثَّانِي: صَعِّ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ.



- |   |
|---|
| ۱- سِعْرُ الْعِنَبِ ..... فِي نِهَآيَةِ الصَّيْفِ بِسَبَبِ وُفُورِهِ فِي السُّوقِ.<br>(يَعْلُو <input type="checkbox"/> يَرْخُصُ <input checked="" type="checkbox"/> يَكْتُرُ <input type="checkbox"/> يَغْضُ <input type="checkbox"/> )  |
| ۲- أَعْطَى الْمُدِيرُ مَسْئُولِيَّةَ الْمَكْتَبَةِ لِزَمِيلِي وَ هُوَ ..... بِهَا.<br>(جَدِيرٌ <input checked="" type="checkbox"/> سَلَالٌ <input type="checkbox"/> تَلْفَازٌ <input type="checkbox"/> ظُرُوفٌ <input type="checkbox"/> ) |
| ۳- ذَهَبْنَا إِلَى الْبُسْتَانِ وَ ..... الثَّقَاحِ وَ الرُّمَانَاتِ.<br>(طَبَعْنَا <input type="checkbox"/> تَصَفَّحْنَا <input type="checkbox"/> رَكَبْنَا <input type="checkbox"/> أَكَلْنَا <input checked="" type="checkbox"/> )     |



- |  |
|--|
| ۴- صَنَعْتُ ..... جَمِيلًا مِنْ حَسَبِ شَجَرَةِ الْجَوْزِ.<br>(وَعَاءٌ <input checked="" type="checkbox"/> زُجَاجًا <input type="checkbox"/> حَدِيدًا <input type="checkbox"/> نُحَاسًا <input type="checkbox"/> )       |
| ۵- حَارِسُ الْفُنْدُوقِ ..... كُلَّ اللَّيْلِ مَعَ زَمِيلِهِ.<br>(يُخَفِّضُ <input type="checkbox"/> يُمَرِّزُ <input type="checkbox"/> يَقْدِفُ <input type="checkbox"/> يَسْهَرُ <input checked="" type="checkbox"/> ) |

التمرین الثالث: اِمْلَأِ الْجَدْوَلَ بِكَلِمَاتٍ مُنَاسِبَةٍ.

عِبَاة  
مَأخوذ  
مُنَدَكِر  
حَمَامَة  
تَعَارُف  
جِرْيَاء  
عُدْوَان  
مَقْطوع  
ظَاهِرَة  
أَفْلَام  
بِطَاقَة  
أَقْمَار  
تَعْلِيم  
أَنْهَار  
مُعْجُون  
بِضَاعَة  
سُهولة  
نَقَقَات  
سِرْوَال  
وَالِدَة  
كِرَاسِي  
بِهَائِم  
أَعْلَام  
أَصْنَام  
تِلْمِيذ  
إِرْسَال  
بِرَاصِح  
جِحَارَة

﴿ وَعِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْنُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا ﴾ التَّرْقَان: ٦٣

الرَّمْزُ ↓

					دشمنی	۱
					کبوتر	۲
					به یادآورنده	۳
					چادر	۴
					گرفته شده	۵
					آشنایی	۶
					بُریده شده	۷
					آفتاب پرست	۸
					پدیده	۹
					ماه ها	۱۰
					کارت، بلیت	۱۱
					فیلم ها	۱۲
					خمیر	۱۳
					کالا	۱۴
					رودها	۱۵
					یاد دادن	۱۶
					آسانی	۱۷
					بُت ها	۱۸
					هزینه ها	۱۹
					صندلی ها	۲۰
					مادر	۲۱
					شلوار	۲۲
					چارپایان	۲۳
					فرستادن	۲۴
					پرچم ها	۲۵
					سنگ ها	۲۶
					دانش آموز	۲۷
					برنامه ها	۲۸

۴۳

پاسخ جدول:

(۱) عداوة	(۲) حمامة	(۳) مُنَدَكِر	(۴) عباءة	(۵) مأخوذ	(۶) تعارف	(۷) مقطوع
(۸) جریاء	(۹) ظاهره	(۱۰) أقمار	(۱۱) بطاقة	(۱۲) أفلام	(۱۳) عَجِين	(۱۴) بِضَاعَة
(۱۵) أنهار	(۱۶) تعلیم	(۱۷) سهولة	(۱۸) أصنام	(۱۹) نَقَقَات	(۲۰) كِرَاسِي	(۲۱) وَالِدَة
(۲۲) سِرْوَال	(۲۳) بَهَائِم	(۲۴) إِرْسَال	(۲۵) أَعْلَام	(۲۶) جِحَارَة	(۲۷) تِلْمِيذ	(۲۸) بِرَاصِح

- به بیان ویژگی‌های دستوری کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «التَّحْلِيلُ الصَّرْفِيُّ» می‌گویند.
- و به ذکر نقش دستوری کلمه، یعنی جایگاه آن در جمله در زبان عربی «المَحَلُّ الإِعْرَابِيُّ» می‌گویند.

**الْتَّمَرِينَ الرَّابِعُ:** عَيَّنِ الصَّحِيحَ فِي التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ وَ الْمَحَلِّ الإِعْرَابِيِّ لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِحَطِّ.

{ الأَعْمَالُ الْمُجْتَهِدُونَ يَسْتَعْلُونَ فِي الْمَصْنَعِ. } { نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الإِمْتِحَانِ. }

الْكَلِمَةُ	التَّحْلِيلُ الصَّرْفِيُّ	المَحَلُّ الإِعْرَابِيُّ
۱- الأَعْمَالُ	أ. إِسْمٌ فَاعِلٍ، جَمْعٌ تَكْسِيرٍ وَ مُفْرَدَةٌ «الْعَامِلُ» مُبْتَدَأٌ ب. إِسْمٌ مُبَالِغَةٌ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعْرَفٌ بِأَلْ فاعِلٌ	<b>درست</b>
۲- الْمُجْتَهِدُونَ	أ. إِسْمٌ فَاعِلٍ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعْرَفٌ بِأَلْ صِفَةٌ ب. إِسْمٌ مَفْعُولٍ، مُنْتَى، مُذَكَّرٌ، نَكِرَةٌ مُضَافٌ إِلَيْهِ	<b>درست</b>
۳- يَسْتَعْلُونَ	أ. فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَعْلُومٌ ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ فاعِلٌ	<b>درست</b>
۴- الْمَصْنَعِ	أ. إِسْمٌ مَفْعُولٍ، مُفْرَدَةٌ، مُعْرَفٌ بِأَلْ مُضَافٌ إِلَيْهِ ب. إِسْمٌ مَكَانٍ، مُفْرَدَةٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْمَصْنَعِ: جَارٌ وَمَجْرُورٌ)	<b>درست</b>
۵- نَجَحَتِ	أ. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَعْلُومٌ <b>درست</b>	
۶- الطَّالِبَاتُ	أ. مُصَدَّرٌ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعْرَفٌ بِأَلْ مُبْتَدَأٌ ب. إِسْمٌ فَاعِلٍ، جَمْعٌ مُؤنَّثٌ سَالِمٌ، مَعْرِفَةٌ فاعِلٌ	<b>درست</b>
۷- الإِمْتِحَانِ	أ. مُصَدَّرٌ، مُفْرَدَةٌ، مُذَكَّرٌ، مُعْرَفٌ بِأَلْ مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الإِمْتِحَانِ: جَارٌ وَمَجْرُورٌ) ب. إِسْمٌ تَفْضِيلٍ، مُفْرَدَةٌ، مُذَكَّرٌ، مُعْرَفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ ۲ صِفَةٌ	<b>درست</b>

۱- فِعْلٌ مَاضٍ: فعل ماضی ۲- مَعْرَفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ: معرفه به عَلم بودن

التمرین الخامس:

أ. كَمِّلِ الْفَرَاغَاتِ فِي تَرْجَمَةِ النَّصِّ التَّالِي.

هُنَاكَ طَائِرٌ يُسَمَّى «بِرْنَاكِل» يَبْنِي عَشَّهُ فَوْقَ جِبَالٍ مُرْتَفِعَةٍ بَعِيداً عَنِ الْمُفْتَرِسِينَ. وَ عِنْدَمَا تَكْبُرُ فِرَاحُهُ، يُرِيدُ مِنْهَا أَنْ تَقْفِرَ مِنْ عَشِّهَا الْمُرْتَفِعِ. تَقْذِفُ الْفِرَاحُ نَفْسَهَا وَاحِداً وَاحِداً مِنْ جَبَلٍ يَبْلُغُ ارْتِفَاعَهُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ مِثْرٍ. وَ تَصْطَدِّمُ بِالصَّخُورِ عِدَّةً مَرَّاتٍ. يَنْتَظِرُ الْوَالِدَانِ أَسْفَلَ الْجَبَلِ وَ يَسْتَقْبِلَانِ فِرَاحَهُمَا. سَقُوطُ الْفِرَاحِ مَشْهُدٌ مُرْعِبٌ جِدًّا. وَلَكِنْ لَا فِرَارَ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قِسْمٌ مِنْ حَيَاتِهَا الْقَاسِيَةِ.

پرنده‌ای وجود دارد که «برناکل» [او] لانه‌اش را بر فراز کوه‌هایی بلند، دور از شکارچیان و هنگامی که جوجه‌هایش از آنها می‌خواهد از لانه بلندشان بپرند. جوجه‌ها یکی یکی خودشان را از کوهی که بلندای آن به بیش از هزار متر می‌رسد، می‌اندازند. و چند بار با صخره‌ها برخورد می‌کنند. پدر و مادر، پایین کوه چشم به راه می‌شوند و به پیشواز جوجه‌هایشان می‌روند. افتادن جوجه‌ها صحنه‌ای بسیار ترسناک است. ولی هیچ گریزی از آن نیست؛ زیرا بخشی از زندگی ظالمانه شان است.



۱- المُرْعِب: ترسناک

پاسخ د: فوق - قریب - تَکَبَّرُ - طَوِيلٌ - أَكْثَرُ - أَعْلَى

ب. أَكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ حَطًّا.

ج. عَيَّنْ نَوْعَ «لا» فِي «لا فِرَارَ مِنْهُ»؟ **لای نفی جنس**

د. إِحْبَثْ عَنِ مُتَضَادِّ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ فِي النَّصِّ: «تَحْتُ وَبَعِيدُ وَتَصَغُرُ وَقَصِيرٌ وَأَقْلٌ وَأَسْفَلُ».

ه. أَكْتُبِ مَفْرَدَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ: «جِبَالٌ وَ مُفْتَرِسِينَ وَ فِرَاحٌ وَ صُخُورٌ وَ مَرَاتٌ». **جَبَلٌ . مُفْتَرِسٌ . فِرَاحٌ . صَخْرَةٌ . مَرَّةٌ**

### الْتَّمِرِينَ السَّادِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ.

أَعْلَمُ مِنْ:	<b>دانانرا از</b>	أَلْعَلَمَةُ:	<b>بسیار دانا</b>	١- عِلْمٌ: دانست	
سَيَعْلَمُونَ:	<b>خواهند دانست</b>	رَجَاءٌ، اِنتَقِلُوا:	<b>لطفاً جا به جا شوید</b>	٢- اِنتَقَلَ: جابه جاشد	
لَا يَنْتَقِلُ:	<b>جا به جا نمی شود</b>	لَا تُرْسَلُ:	<b>نفرست</b>	٣- أُرْسِلَ: فرستاد	
لَنْ يَنْتَقِلَ:	<b>جا به جا نخواهد شد</b>	أَلْمُرْسَلُ:	<b>فرستاده</b>	أُرْسِلُ:	<b>فرستاد</b>
أَلْعَابِدُونَ:	<b>پرستندگان</b>	أَلْمَعَايِدُ:	<b>پرستش گاه ها</b>	٤- عَبَدَ: پرستید	
أُعْبُدُونِي:	<b>مرا پرستید</b>	رَجَاءٌ، سَاعِدُونِي:	<b>لطفاً مرا کمک کنید</b>	٥- سَاعَدَ: کمک کرد	
أَلْمُسَاعِدُ:	<b>یاری کننده</b>	أَلْمَطْبُوحُ:	<b>پخته شده</b>	٦- طَبَخَ: پخت	
هُمُ سَاعَدُوا:	<b>آنها مرا کمک کردند</b>	طَبَخَ:	<b>پخته شد</b>	٧- تَكَلَّمَ: سخن گفت	
أَلطَبَاخُ:	<b>آشپز</b>	تَكَلَّمَ:	<b>سخن می گویم</b>	تَكَلَّمْنَا:	<b>سخن گفتیم</b>

الْتَمْرِینُ السَّابِعُ: عَیِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.

۱- مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ.

ابتدا م. الیه خبر م. الیه

مدارا کردن با مردم نیمی از ایمان است.

مجرور به حرف

۲- عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.

ابتدا صفت خبر صفت

دشمنی دانا بهتر از دوستی نادان است.

۳- يَا حَبِيبِي، لَا تَقُلْ كَلَامًا إِلَّا الْحَقُّ أَبَدًا.

مفعول مستثنی

ای عزیزم هرگز سخنی جز حق نگو.

۴- أَلْعَلُّمُ فِي الصَّخْرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ.

جار و مجرور مجرور به حرف جر

دانش در کودکی مانند نقش بر سنگ است.

جار و مجرور

۵- أَوْعَفُّ النَّاسِ مَنْ ضَعَفَ عَنِ كِتْمَانِ سِرِّهِ.

ابتدا م. الیه م. الیه

ضعیفترین مردم کسی است که در پنهان کردن راز خود ضعیف شود.

الْتَمَرِينُ الثَّامِنُ: اِنْحَتْ عَنِ الْأَسْمَاءِ التَّالِيَةِ فِي مَا يَلِي.

(اسم الفاعلِ وَ اسم المفعولِ وَ اسم المبالغةِ وَ اسم التفضيلِ وَ اسم المكانِ)

۱- ﴿...إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...﴾ يوسف: ۴۳

اسم مبالغه

۲- اِعْلَمْ بِأَنَّ خَيْرَ الْأَخْوَانِ أَقْدَمُهُمْ.

اسم تفضيل

۳- أَكْبَرُ الْحُمُقِ الْإِغْرَاقُ فِي الْمَدْحِ وَالذَّمِّ.

اسم تفضيل

۴- طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ.

اسم تفضيل

۵- قُمْ عَنْ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَ مُعَلِّمِكَ وَإِنْ كُنْتَ أَمِيرًا.

اسم فاعل

اسم مكان

۶- يَوْمَ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ.

اسم مفعول

اسم تفضيل

۱- بی گمان نفس دستور دهنده به بدی

۲- بدان که بهترین دوستان قدیمی ترین آنها است.

۳- بزرگترین حماقت زیاده روی در ستایش و نکوهش است.

۴- درخواست به حاجت از نا اهل آن بدتر از مرگ است.

۵- از جایت برای پدرت و معلمت به پا خیز حتی اگر پادشاه باشی.

۶- روز عدل برای ستگر سخت تر از روز ستم بر مظلوم است.



۴

الدَّرْسُ الرَّابِعُ



هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَأْتُهُ      وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْحِجُّ وَ الْحَرَمُ  
هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ      هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ  
وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ      الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَ الْعَجَمُ

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می‌شناسد. و خانه [خدا] و مردم بیرون و محدوده احرام، او را می‌شناسند.

این فرزندِ بهترینِ همهٔ بندگان خداست. این پرهیزگارِ پاکِ پاکیزهٔ بزرگ قوم است. و این گفتهٔ تو که «این کیست؟» زیان‌رساننده بدو نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو انکار کردی می‌شناسند.



<b>الْفَرَزْدَقُ</b>
الْفَرَزْدَقُ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ. وُلِدَ فِي مَنْطِقَةِ الْكُوَيْتِ عَامَ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ.
فرزدق از شاعران عصر اموی است. او در منطقه‌ای در کویت در سال ۲۳ هجری متولد شد و در بصره زندگی کرد.
فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ (ع)، فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَنْ وَلَدِهِ؛ فَقَالَ: «هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيمًا.»
پدرش او را نزد امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) آورد و امام در مورد پسرش از او پرسید. او گفت: «این پسرم نزدیک است شاعر بزرگی باشد.»
فَقَالَ الْإِمَامُ لِوَالِدِهِ: «يَا صَاحِبَ الْوَلَدِ، عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ.» فَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ؛ ثُمَّ رَحَلَ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ، وَ مَدَحَهُمْ وَ نَالَ جَوَائِزَهُمْ.
امام به پدرش گفت: ای صاحب فرزندا! به او قرآن یاد بده. پس به فرزندش قرآن یاد داد. سپس او نزد خلفای بنی امیه در شام رفت و آنها را مدح کرد و جوایز آنها را گرفت.
كَانَ الْفَرَزْدَقُ مُحِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ وَ كَانَ يَسْتُرُ حُبَّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؛ وَلَكِنَّهُ جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.
فرزدق دوستدار اهل بیت بود و عشق خود را نزد خلفای بنی امیه پنهان می‌کرد اما زمانی که هشام بن عبدالملک در زمان خلافت پدرش به حج رفت، این عشق را آشکار کرد.
فَطَافَ هِشَامٌ وَ لَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكَثْرَةِ الْأَزْدِحَامِ، فَنَصَبَ لَهُ مَنِيرًا وَ جَلَسَ عَلَيْهِ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنَ كِبَارِ أَهْلِ الشَّامِ.
هشام طواف کرد و زمانی که به حجر الأسود رسید، به خاطر ازدحام زیاد نتوانست آن را مسح کند، پس منبری برای او نصب شد و او روی آن نشست درحالیکه به مردم نگاه می‌کرد و گروهی از بزرگان شام با او بودند.
فَبَيْنَمَا يَنْظُرُ إِلَى الْحُجَّاجِ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ، ذَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا، فَاسْتَلَمَهُ بِسُهُولَةٍ.
زمانی که او داشت به حجّاج نگاه می‌کرد، ناگهان زین العابدین آمد و طواف کعبه کرد و زمانی که به حجر الأسود رسید، مردم کناری رفتند و به آسانی آن را مسح کرد.
فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ: «أَيُّهَا الْخَلِيفَةُ، مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ سَمَحَ النَّاسُ لَهُ بِاسْتِلَامِ الْحَجَرِ؟!» خَافَ هِشَامٌ مِنْ أَنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ وَ يَرْغَبُوا فِيهِ؛ فَقَالَ: «لَا أَعْرِفُهُ، يَا رَجُلُ.»
یکی از مردان اهل شام گفت: ای خلیفه، این کیست که مردم به او اجازه دادند حجر الأسود را مسح کند؟! هشام از اینکه اهل شام او را بشناسند و نسبت به او رغبت پیدا کنند، ترسید و گفت: ای مرد! او را نمی‌شناسم.

و كَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا. فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ: «أَيُّهَا الرَّجُلُ، أَنَا أَعْرِفُهُ.» ثُمَّ أَنْشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ:
فرزدق نیز آنجا بود. فرزدق گفت: ای مرد، من او را می شناسم. سپس این قصیده را سرود:
هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَائِفُهُ وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْحِلُّ وَ الْحَرَمُ
این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می شناسد و خانه خدا و بیرون و محدوده احرام او را می شناسند.
هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ
این فرزند بهترین همه بندگان خداست. این پرهیزگار پاک پاکیزه و بزرگ قوم است.
وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ الْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَ الْعَجَمُ
و این گفته تو که این کیست به او ضرری نمی رساند. عرب و غیرعرب کسی را که تو او را نشناختی، می شناسند.

## الْمُعْجَم

أَلْعَلَمُ : بزرگتر قوم ، پرچم أَلْكِبَارُ : بزرگان «مفرد: أَلْكَبِير» ≠ أَلصَّغَار مَدَحٌ : ستود نَصَبٌ : برپا کرد ، نصب کرد	أَلْحَلُّ : بیرون اجرام رَحَلٌ : کوچ کرد رَعَبٌ فِيهِ : به آن علاقه مند شد أَلضَّائِرُ : زیان رساننده طَافَ : طواف کرد (مضارع: يَطُوفُ) أَلْعَرَبُ : عرب	إِذْ جَاءَ : ناگهان آمد إِسْتَلَمَ أَلْحَجَرَ : سنگ را مسح کرد أَنكَرَ : ناشناخته شمرد أَلْبَطْحَاءُ : دشت مکه بَيْنَمَا : در حالی که أَلتَّقِي : پرهیزگار جَهَرَ بِـ : آشکار کرد
---	--	---

## حَوَّلِ النَّصَّ

اُكْتُبْ جَوَاباً قَصِيراً، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱- كَيْفَ كَانَ حُبُّ الْفَرَزْدَقِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؟  
.....  
كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ لَكِنْ كَانَ يَخْفَى حُبَّهُ.
- ۲- مَنْ جَاءَ بِالْفَرَزْدَقِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟  
.....  
وَالدَّهْ.
- ۳- مَتَى جَهَرَ الْفَرَزْدَقُ بِحُبِّهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟  
.....  
وَالدَّهْ.
- ۴- أَيْنَ وُلِدَ الْفَرَزْدَقُ؟ وَ أَيْنَ عَاشَ؟  
.....  
وُلِدَ فِي الْكُوَيْتِ الْحَالِيَّةِ وَ عَاشَ فِي بَصْرَةَ.
- ۵- فِي أَيِّ عَصْرِ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعْيشُ؟  
.....  
كَانَ يَعْيشُ فِي الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.
- ۶- إِلَى مَنْ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ بِالشَّامِ؟  
.....  
رَحَلَ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ.

## اعلموا

### المفعول المطلق

به ترجمه چهار جمله زیر دقت کنید.

- ۱- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ. از خدا آمرزش خواستم.
- ۲- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارًا. از خدا بی گمان آمرزش خواستم.
- ۳- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.
- ۴- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارَ الصّٰلِحِيْنَ. از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

- چه رابطه‌ای میان دو کلمه «اِسْتَعْفَرْتُ» و «اِسْتِغْفَارًا» در جملات بالا وجود دارد؟
- مصدر «اِسْتِغْفَارًا» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله‌ها افزوده است؟
- نقش کلمه «اِسْتِغْفَارًا» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.
- این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «اِسْتَعْفَرْتُ» تأکید کرده است.
- به مصدر «اِسْتِغْفَارًا» در جمله دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می‌شود و در ترجمه فارسی آن از قیدهای تأکیدی مانند «بی گمان»، «حتماً»، «قطعاً» و «واقعاً» استفاده می‌کنیم.

### اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارًا

مفعول مطلق تأکیدی

- دو کلمه «صَادِقًا» و «الصّٰلِحِيْنَ» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟
- گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان می‌کند؛ مانند «اِسْتِغْفَارًا» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می‌شود.

اسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. اسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَاراً صَادِقاً.

صفت

مفعول مطلق نوعی

مضاف الیه

مفعول مطلق نوعی

■ در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می‌کنیم؛ مثال:

اسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.

■ در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می‌توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست؛<sup>۱</sup> مثال:

تَجْتَهُدُ الْأُمُّ لِتَرْبِيَةِ أَوْلَادِهَا اجْتِهَاداً بِالْغَا.

مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می‌کند.



اسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَاراً صَادِقاً.

از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

مفعول مطلق، مصدری از فعل جمله است.

مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

■ مفعول مطلق تأکیدی، مصدری از فعل جمله است که بر انجام فعل تأکید می‌کند و صفت یا مضاف الیه ندارد.

■ مفعول مطلق نوعی، مصدری از فعل جمله است که نوع و چگونگی انجام فعل را بیان می‌کند و صفت یا مضاف الیه دارد.

۱- ترجمه، هنر و ذوق در کنار توانمندی‌های گوناگون زبانی است و ترجمه صحیح به سیاق عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینه ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

در کتاب عربی پایه دهم با مصدرهایی با قاعده بر این وزن‌ها آشنا شدید:  
إِفْتِعال، اِسْتِفْعال، اِنْفِعال، اِفْعال، تَفْعیل، تَفْعُل، تَفَاعُل و مُفَاعَلَة؛ مثال:

مصدر	مضارع	ماضی	مصدر	مضارع	ماضی
تَعْلیم	يُعَلِّمُ	عَلَّمَ	اِفْتِخار	يَفْتَخِرُ	اِفْتَخَرَ
تَقَدُّم	يَتَقَدَّمُ	تَقَدَّمَ	اِسْتِخدام	يَسْتَخِدِمُ	اِسْتَخَدَمَ
تَعارُف	يَتَعارَفُ	تَعارَفَ	اِنْسِحاب	يَنْسَحِبُ	اِنْسَحَبَ
مُساعدَة	يُساعدُ	ساعدَ	اِرْسال	يُرْسِلُ	أرْسَلَ

اکنون با این چند مصدر که در هشت گروه یاد شده نیستند و بی قاعده‌اند، آشنا شوید:

مصدر	مضارع	ماضی		مصدر	مضارع	ماضی
جُلوس	يَجْلِسُ	جَلَسَ		صَبْر	يَصْبِرُ	صَبَرَ
خُرُوج	يَخْرُجُ	خَرَجَ		ذِكْر	يَذْكُرُ	ذَكَرَ
طَوَاف	يَطُوفُ	طَافَ		مَعْرِفَة	يَعْرِفُ	عَرَفَ
نَوْم	يَنَامُ	نَامَ		رَغْبَة	يَرْغَبُ	رَغِبَ
عَيْش	يَعِيشُ	عَاشَ		فَتْح	يَفْتَحُ	فَتَحَ

از آنجا که «مفعول مطلق» مصدری از فعلِ جمله است؛ بنابراین آشنایی با مصدرهای یاد شده لازم است.

إِخْتَبِرْ نَفْسَكَ. اِنتَخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَفْعُولَ الْمُطْلَقَ، وَ اذْكُرْ نَوْعَهُ.

۱- ﴿فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾ الْمَعْرَاج: ۵

الف. قطعاً شکیبایی کن.  ب. به زیبایی صبر کن.

۲- ﴿... اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ الْأَحْزَاب: ۴۱

الف. خدا را همیشه یاد کنید.  ب. خدا را بسیار یاد کنید.

۳- ﴿... كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ النِّسَاء: ۱۶۴

الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت.  ب. خدا با موسی سخنی گفت.



۴- ﴿... وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا﴾ الْفُرْقَان: ۲۵

الف. و مانند ملائک فرود آمدند.  ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.



## الْتَّمَارِين

الْتَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنِ الْعِبَارَةَ الْفَارِسِيَّةَ الْقَرِيبَةَ مِنَ الْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ فِي الْمَعْنَى.

- ۱- لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
- ۲- إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتَهُ وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ تَمَرَّدَا. ۲. الْمُتَنَبِّي
- ۳- الْعَاقِلُ يَبْنِي بَيْتَهُ عَلَى الصَّخْرِ وَالْجَاهِلُ يَبْنِيهِ عَلَى الرَّمْلِ. ۳. مَثَلٌ
- ۴- إِدْعَى الثُّعْلَبُ شَيْئًا وَطَلَبَ قِيلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الذَّنْبُ. مَثَلٌ
- ۵- مَنْ سَعَى رَعَى، وَمَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ ۶ رَأَى الْأَحْلَامَ ۷. مَثَلٌ
- ۶- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ هَلَاكَ الثَّمَلَةِ، أَثْبَتَ ۸ لَهَا جَنَاحَيْنِ. مَثَلٌ
- ۷- مُدَّ رَجْلَكَ عَلَى قَدْرِ كِسَائِكَ ۱۰. مَثَلٌ
- ۸- عِنْدَ الشَّدَائِدِ ۱۱ يُعْرِفُ الْإِخْوَانُ. مَثَلٌ

- ۸ دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی سعدی
- ۲ چو با سفله گویی به لطف و خوشی فزون گرددش کبر و گردن کشی سعدی
- ۶ آن نشیدی که حکیمی چه گفت؟ مور همان به که نباشد پَرَش سعدی
- ۳ به جویی که یک روز بگذشت آب نسازد خردمند ازو جای خواب فردوسی
- ۱ هر آن چیز کانت نیاید پسند تن دوست و دشمن بدان در مبند فردوسی
- ۴ ز روباهی بپرسیدند احوال ز معروفان گوااهش بود دنبال عطار
- ۵ هرکه رَوَد چَرَد و هرکه خُسبَد خواب بیند. انوشیروان
- ۷ پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. مثل فارسی

- ۱- اللَّئِيمُ: فرومایه ۲- تَمَرَّدَ: نافرمانی کرد ۳- الرَّمْلُ: شن ۴- ادْعَى: ادعا کرد ۵- رَعَى: چرید
- ۶- لَزِمَ الْمَنَامَ: خوابید (لَزَمَهُ: بدو آویخت و رهايش نکرد + الْمَنَامُ: خواب) ۷- الْأَحْلَامُ: رؤیایها «مفرد: الْحُلْمُ»
- ۸- أَثْبَتَ: رویانید ۹- مُدَّ: دراز کن (ماضی: مَدَّ/ مضارع: يَمُدُّ) ۱۰- الْكِسَاءُ: جامه
- ۱۱- الشَّدَائِدُ: سختیها «مفرد: الشَّدِيدَةُ»

التَّمْرِينُ الثَّانِي:

أ. عَيْنِ اسْمِ الْفَاعِلِ وَاسْمِ الْمُبَالِغَةِ وَاسْمِ التَّفْضِيلِ فِي الْحَدِيثَيْنِ التَّالِيَيْنِ.

۱- إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ

الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَّاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَجَعَلَ

التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ. (تُحْفُ الْعُقُولِ، ص ۳۹۶) أَلِإِمَامِ مُوسَى الْكَاطِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مضاف اليه

کشت در دشت می‌روید و بر تخته‌سنگ نمی‌روید و همچنین حکمت در دل فروتن ماندگار می‌شود و در دل خودبزرگ‌بین ستمگر ماندگار نمی‌شود؛ زیرا خدا فروتنی را ابزار خرد و خودبزرگ‌بینی را از ابزار نادانی قرارداده است.

۲- مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَلْيَكُنْ

تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ

النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ. مِنْهَاجِ الْبِرَاعَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ (خویی) ج ۲۱، ص ۱۰۷

مضاف اليه

هرکس خودش را برای مردم پیشوا قرار دهد، باید پیش از آموزش دیگری آموزش خودش را آغاز کند و باید ادب‌آموزی‌اش پیش از زبانش با کردارش باشد؛ و آموزگار و ادب‌آموزنده خویشتن از آموزگار و ادب‌آموزنده مردمان در گرامی‌داشت شایسته‌تر است.

ب. أَكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ حَطًّا.

الْتَمْرِينُ الثَّالِثُ:

عَيْنِ الْجَوَابِ الصَّحِيحِ؛ ثُمَّ تَرْجِمُهُ.

- ۱- مضارع تَذَكَّرَ (به یاد آورد) :  يَتَذَكَّرُ  يُذَكِّرُ  يَذْكُرُ . به یاد می آورد
- ۲- مصدر عَلَّمَ (یاد داد) :  عَلَّمَ  تَعَلَّمَ  يَدَّعَى . یاد دادن
- ۳- ماضی مُجَالَسَة (همنشینی کردن) :  جَلَسَ  أَجْلَسَ  جَالَسَ  هَمَّنَشِينِي كَرَد . همنشینی کرد
- ۴- مصدر انْقَطَعَ (بریده شد) :  تَقَطَّعَ  انْقَطَعَ  تَقَاطَعَ . بریده شدن
- ۵- امر تَقَرَّبَ (نزدیک شد) :  تَقَرَّبْ  قَرَّبْ  اقْتَرِبْ . نزدیک شو
- ۶- مضارع تَقَاعَدَ (بازنشست شد) :  يُقْعِدُ  يَتَقَاعَدُ  يَقْتَعِدُ . بازنشسته می شود
- ۷- امر تَمَنَّنِعْ (خودداری می کنی) :  امْنَعْ  مانِعْ  امْتَنِعْ  خودداری کن
- ۸- ماضی يَسْتَخْرِجُ (خارج می کند) :  أَخْرَجَ  تَخْرَجَ  اسْتَخْرَجَ  خارج کرد
- ۹- وزن اسْتَمَعَ :  اسْتَفْعَلَ  انْفَعَلَ  اسْتَفْعَلَّ . گوش فرا داد
- ۱۰- وزن انْتَهَرَ :  انْفَعَلَ  اسْتَفْعَلَّ . منتظر ماند

الْتَمْرِينُ الرَّابِعُ:

عَيْنِ كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةٍ لِلْفَرَاغِ.

(۱) حجاج بارها پیرامون خانه خدا برای انجام مراسم حج طواف می کند.

۱- الْحُجَّاجُ ..... مَرَّاتٍ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ لِإِدَاءِ مَنَاسِكِ الْحَجِّ.

يَطْرُقُونَ  يَطْرُدُونَ  يَطْبُخُونَ  يَطُوفُونَ

(۲) اگر پلیس نبود شلوغی (ترافیک) روبروی باشگاه ورزشی (ورزشگاه) شدت می گرفت.

۲- لَوْ لَا الشَّرْطِيُّ لَأَشْتَدَّ ..... أَمَامَ الْمَلْعَبِ الرِّيَاضِيِّ.

الازدحامُ  الزُّبْدَةُ  الزَّلْزَلَةُ  الزَّيْتُ

۳- ..... كُنْتُ أَمْشِي، رَأَيْتُ حَادِثًا فِي سَاحَةِ الْمَدِينَةِ. (۳) درحالی که قدم می زدتم تصادفی را در میدان شهر دیدم.

عِنْدَ  جَانِبًا  بَيْنَمَا  بَيْنَ

۴- رَفَعَتِ الْفَائِزَةُ الْأُولَى فِي الْمُبَارَاةِ ..... إِيْرَانِ. (۴) برنده اول پرچم ایران را در مسابقات بالا برد.

عُشْبَ  عَلَمَ  عَرَبَةَ  عَبَاءَةَ

۵- الْحَاجُّ ..... الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ بِالْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ. (۵) حاجی حجر الأسود را در کعبه شریفه مسح کرد.

اسْتَعَانَ  اسْتَمَعَ  اسْتَطَاعَ  اسْتَلَمَ

التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. (هَلْ تَعْلَمُ أَنْ ... ؟) آیا میدانی که ....

۱- ... الْمُغُولُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصِّينِ هُجُومًا قَاسِيًا عَلَى رَعْمٍ بِنَاءِ سُوْرٍ عَظِيمٍ حَوْلَهَا.

.....مغول‌ها توانستند سنگدلانه بر چین حمله کنند علی‌رغم ساختن دیواری بزرگ پیرامون آن.

۲- ... تَلَفُظُ «گ» وَ «چ» وَ «ژ» مَوْجُودٌ فِي اللَّهْجَاتِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ ۲ كَثِيرًا.

..... تلفظ گ چ ژ در لهجه‌های عامیانه عربی بسیار وجود دارند.

۳- ... الْحَوْتُ يُصَادُ لِاسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ ۳.

..... نهنگ برای استخراج روغن از جگرش برای صنعت مواد آرایشی، شکار می‌شود.

۴- ... الْخُفَّاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيْرَانِ ۴.

..... خفاش تنها حیوان پستاندار است که قادر به پرواز است.



۳- مَوَادُّ التَّجْمِيلِ: مواد آرایشی

۲- الدَّارِجَةُ: عامیانه

۱- السُّور: دیوار

۴- الطَّيْرَانِ: پرواز، پرواز کردن

۵- ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمِليُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيْبًا.

تعداد مورچه در دنیا تقریباً یک میلیون بار بیشتر از تعداد بشر است.

۶- ... طَيْسِفُونَ الْوَأَقِعةَ قُرْبَ بَغْدَادِ كَانَتْ عَاصِمَةَ السَّاسَانِيِّينَ.

تیسفون واقع در نزدیکی بغداد پایتخت ساسانیان بود.

۷- ... حَجَمَ دُبُّ الْبَانْدَا<sup>۲</sup> عِنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرُ مِنَ الْفَأْرِ.

اندازه خرس پاندا هنگام به دنیا آمدن کوچکتر از موش است.

۸- ... الزَّرَافَةُ بِكَمَاءٍ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَالٌ صَوْتِيَّةٌ<sup>۳</sup>.

زرافه لال است، تارهای صوتی ندارد.

۹- ... وَرَقَّةُ الزَّيْتُونِ رَمْزٌ السَّلَامِ.

برگ زیتون نماد صلح است.



۲- دُبُّ الْبَانْدَا: خرس پاندا

۱- الْعَاصِمَةُ: پایتخت «جمع: الْعَوَاصِمُ»

۳- الْأَحْبَالُ الصَّوْتِيَّةُ: تارهای صوتی «الأحبال: جمع/ الحبل: مفرد»

۴- الرَّمْزُ: نماد، سمبل «جمع: الرُّمُوزُ»

التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرَجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا.

### السَّمَكُ الْمَدْفُونُ

يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا يَسْتُرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفَافِ فِي غِلَافٍ<sup>۲</sup> مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطِيَّةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ،<sup>مفعول</sup> ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهَوَاءِ احْتِيَاجَ الْأَحْيَاءِ؛ وَ يَعِيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي انْتِظَارِ نُزُولِ الْمَطَرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ خُرُوجًا عَجِيبًا. يَذْهَبُ الصَّيَادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ إِلَى مَكَانِ احْتِفَاءِهِ قَبْلَ نُزُولِ الْمَطَرِ وَ يَحْفِرُونَ التُّرَابَ الْجَافَ<sup>۳</sup> لِصَيْدِهِ.<sup>مضاف إليه</sup>

<sup>مفعول مطلق نوعي</sup> <sup>مفعول مطلق نوعي</sup> <sup>مفعول مطلق نوعي</sup> <sup>فاعل</sup> <sup>صفة</sup>

### ماهی دفن شده

گونه‌ای از ماهی در آفریقا وجود دارد که خودش را هنگام خشکی در پوششی از مواد مخاطی که از دهانش خارج می‌شود، پنهان می‌کند و خودش را زیر گل دفن می‌کند سپس بیش از یک سال به خواب عمیقی فرو می‌رود. و به آب و غذا و هوا مانند زندگان نیازی ندارد. و در حفره‌ای کوچک در انتظار بارش باران زندگی می‌کند. تا به نحوی عجیب از آن پوشش خارج شود. شکارچیان آفریقایی قبل از بارش باران به مکان مخفی شدنش می‌روند و خاک خشک را برای شکارش حفر می‌کنند.



۳- الجفاف : خشک

۲- الغلاف : پوشش

۱- الجفاف : خشکی

التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْنِ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.

۱- ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ الفتح: ۱

مفعول مطلق نوعی صفت

همانا ما برای تو به آشکارا کوشیدیم.

۲- ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾ الإنسان: ۳۳

مفعول مطلق تأکیدی مفعول

همانا ما بر تو قرآن را بی شک نازل کردیم.

۳- لَا فَقرَ كَالْجَهْلِ وَلَا مِيراثَ كَالْأَدبِ. الإمام علي عليه السلام

مجرور به حرف جر

هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.

۴- يَنْقُصُ كُلُّ شَيْءٍ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ؛ فَإِنَّهُ يَزِيدُ.

فاعل مجرور به حرف جر مستثنی

هر چیزی با بخشش کم می شود جز دانش چرا که زیاد می شود.

۵- يَعِيشُ الْبَخِيلُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ مُحَاسِبَةَ الْأَغْنِيَاءِ.

فاعل مفعول مطلق نوعی مضاف الیه مفعول مطلق نوعی مضاف الیه

خسب در دنیا مانند فقرا زندگی می کند و در آخرت مانند ثروتمندان محاسبه می شود.

التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: عَيْنِ الْمُتَرَادِفِ وَ الْمُتَضَادِّ. (= ، ≠)

۹- كِسَاءٌ = لِبَاسٌ

۱۰- حَيَاةٌ = عَيْشٌ

۱۱- سَلَامٌ = صُلْحٌ

۱۲- بُنْيَانٌ = بِنَاءٌ

۱۳- رَخْصٌ ≠ غَلَا

۱۴- أَعَانَ = نَصَرَ

۱۵- سَهَرَ ≠ نَامَ

۱۶- دَارٌ = بَيْتٌ

۱- سُهولةٌ ≠ صعوبةٌ

۲- إختفاءٌ ≠ ظهورٌ

۳- إستطاعَ = قَدَرَ

۴- واثقٌ = مُطمئنٌ

۵- فَرِحَ = مَسرورٌ

۶- نُزولٌ ≠ صعودٌ

۷- غِذاءٌ = طَعَامٌ

۸- ضاقٌ ≠ اتَّسعَ

خوب است بدانیم که در فرهنگ‌های لغت عربی<sup>۱</sup>:

حرف اوّل اصلي فعل فاء الفعل، حرف دوم اصلي عين الفعل و حرف سوم اصلي لام الفعل نام دارد؛

مثال: يَذْهَبُ = يَفْعَلُ

ي ذ ه ب  
حرف مضارع    فاء الفعل    عين الفعل    لام الفعل

هرگاه مقابل فعل، علامت فتحه (ـَ) بود، یعنی عین الفعل فتحه دارد، یا الف است؛ مثال:

ذَهَبَ ـَ : یعنی مضارع آن يَذْهَبُ است.

نَامَ ـَ : یعنی مضارع آن يَنَامُ است.

هرگاه مقابل فعل، علامت ضمّه (ـُ) بود، یعنی عین الفعل ضمّه دارد، یا واو است؛ مثال:

كَتَبَ ـُ : یعنی مضارع آن يَكْتُبُ است.

قَالَ ـُ : یعنی مضارع آن يَقُولُ است.

هرگاه مقابل فعل، علامت کسره (ـِ) بود، یعنی عین الفعل کسره دارد، یا ی است؛ مثال:

جَلَسَ ـِ : یعنی مضارع آن يَجْلِسُ است.

سَارَ ـِ : یعنی مضارع آن يَسِيرُ است.



۱- در امتحانات و کنکور از این صفحه سؤال طرح نمی‌شود.



## سورپرایز...

تدریس قواعد	ترجمه خط به خط کتاب	روخوانی متن درس	خیلی ساده و باحال	کوووووووول	یکلاس عربی حَقَن و باحال
آموزش شاد	ارائه مثال و نمودار و جدول	حل تمرین کتاب درسی	عقّار یه معجزه است	عربی به سبک عمّار	عربی درس مورد علاقه
آزمون آنلاین	رفع اشکال	آزمون تشریحی	هر موقع که دوست داشتی	ایووووول	خوش میگذره و اسه همه

- دوازدهم
- یازدهم
- دهم
- نهم
- هشتم
- هفتم

من در مدرسه عربی عمّار تلاش کرده ام که سابقه بیش از ۲۰ سال تدریس در مراکز آموزشی مختلف در سراسر کشور من جمله سمیاد و تألیف بیش از ۳۵ عنوان کتاب و دی وی دی و سالها طراحی تست و آزمون در مراکز آموزشی معتبر چون قلمچی ، گزینه ۲ ، مدرّس برتر ، فورتیک و ... عربی را به شیوه ای ساده و روان و قابل فهم برای دانش آموزان این مرز و بوم تدریس کنم . اینجا مدرسه عربی عمّار است . یک کلاس درس و یک مدرسه واقعی ... شما در این مدرسه اینترنتی پس از احراز هویت ، ثبت نام می شوید و از آن به بعد به مدت یک سال ، دانش آموز ویژه من خواهید شد. درس به درس کتاب درسی را به شما درس خواهیم داد . قواعد را به شما یاد خواهیم داد و تمرین های کتاب درسی را با هم حل خواهیم کرد . آخر هر درس دو آزمون خواهیم داشت آزمون تشریحی و آزمون تستی ، نمرات و درصد شما در پرونده شما ثبت خواهد شد . من نمرات شما را بررسی خواهیم کرد .. حتما برای کسانی که خیلی خوب درس بخوانند برنامه ویژه ای خواهیم داشت . از همه مهمتر اینکه شما از طریق مدرسه عربی عمّار می توانید اشکالات خود را در قالب متن ، تصویر ، فایل صوتی یا ویدیوی بپرسید و طرف کمتر از ۲۴ ساعت پاسخ خود را دریافت نماید. خلاصه همه جوره با شما هستیم تا آخرش ...



عمّار تاجبخش (خالق عربی عمّار)

- دوازدهم انسانی
- دوازدهم ریاضی تجربی
- یازدهم انسانی
- یازدهم ریاضی تجربی
- دهم انسانی
- دهم ریاضی تجربی
- نهم
- هشتم
- هفتم

ammarabicsch@gmail.com

قوانین ما

اگر خواهر یا برادری دارید که در مقاطع **هفتم تا یازدهم** هستند آنها را به ما معرفی کنید. ما آنها را به مدت یک سال تحصیلی در مدرسه عربی عمّار بورسیه خواهیم کرد و به این ترتیب آنها می توانند از دوره ای به ارزش **۸۰۰,۰۰۰ هزار تومان** را به صورت **کاملاً رایگان** استفاده کنند.

[www.AmmArabic.com](http://www.AmmArabic.com)

جهت استفاده از هدیه فوق کافی است اطلاعات زیر را به شماره ۰۹۰۲۳۶۶۶۷۶۷ و یا به دایرکت صفحه مدرسه عربی عمّار در اینستاگرام ارسال نمایید: ammarabicsch

(۱) نام و نام خانوادگی (۲) مقطع تحصیلی (۳) رشته (۴) کد ملی (۵) موبایل

